

بیان کنید؟

دکتر شایگان: بنده در اوقات عادی و باحضور اشخاص اگر مورد سؤال قرار گیرم که این اشخاص کی هستند یا وجود اینکه این اشخاص را بدقیافه می‌شناسم، برای بنده متعذر است که اسامی آنها را بگویم، چه رسد به اینکه امسری چهار ماه قبل واقع شده است و الان سؤال می‌فرمایید که این اشخاص که بوده‌اند، مع ذلک آنچه در نظر دارم در آن اطاق ۳ در ۳ یعنی اطاق بسیار کوچک که بنده و مهندس رضوی نشسته بودیم، در آن اطاق اعضای فیراکسیون آنچه به خاطر هست آقای موسوی و شاید آقای زیرک‌زاده هم تشریف داشتند ولی از اصناف و مخبرین جراید کسی در آن اطاق نبودند و در اطاق مجاور نشسته بودند. الان بنده هیچ یک از آنها را حتی به قیافه هم در نظر ندارم

رئیس: احياناً در نظر نان هست که در حدود چه ساعتی در منزل آقای مهندس رضوی بودید؟

دکتر شایگان: بده، تصور می‌کنم در حدود ساعت هشتونیم یا نه به آنجا رفتم و تا حدود یک به ظهر بنده آنجا بودم. ولی حقیقت امر این است که بنده بدقت نمی‌توانم ساعت ورود را عرض کنم. ولی ساعت خروج قطعاً مدتی قبل از ظهر بوده، زیرا معمولاً بنده عادت دارم که برای غذای ظهر بواسطه کسالتی که دارم و هم بواسطه علاقه‌ای که دارم که خانواده و بچه‌هایم در انتظار نباشند ظهر به‌منزلی برسم.

رئیس: آیا برای این جلسه دعوت شده بودید یا برحسب اتفاق به منزل آقای مهندس رضوی رفتید؟

دکتر شایگان: صبح به‌منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق شرفیاب شدیم. پس دوستانمان که در آنجا بودند پس از اطلاع از سوانح آن روز قرار گذاشتیم که برویم در جایی و ترفیبات مینگ عصر را بدهیم. از همان جا به منزل جناب آقای مهندس رضوی رفتم.

رئیس: باز ممکن است بفرمایید چه ساعت به منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟

دکتر شایگان: منزل بنده همان طور که عرض کردم در امامزاده فاسم شمیران بود. مطابق معمول که شاید غالب اشخاصی که با بنده مراوده دارند این مطلب را می‌دانند، در موقع شب و همچنین روز وقتی که می‌خواهم استراحت کنم تلفن را قطع می‌کنم. بنده در حدود ساعت ۷ صبح بود که تلفن را وصل کردم. اطلاع حاصل کردم، یعنی بمن تلفن شد که کودتایی در شرف وقوع بوده است. با عجله به شهر آمدم و تصور می‌کنم ساعت هفتونیم هشت به‌منزل جناب آقای دکتر مصدق وارد شدم.

رئیس: ممکن است بفرمایید کی به‌شما تلفن کرد؟

دکتر شایگان: از منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفنچی به‌من اطلاع داد.

رئیس: غیر از جناب عالی اشخاص دیگری در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودند یا خیر؟ اگر بودند لطفاً اسامی آنها را بفرمایید.

دکتر شایگان: عده زیادی در آن ساعت در منزل جناب آقای دکتر مصدق بودند. بنده به‌اطاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی رفتم. چون در آن ساعت ظاهر امر اطاق جناب آقای دکتر کسانی بودند که می‌بایستی حاضر بشوند. در اطاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی آقایان نریمان، دکتر سنجابی، ظاهرأ خود آقای دکتر ملک‌اسماعیلی، آقای خازنی و شاید اشخاص دیگری هم بوده‌اند که آنها را در نظر ندارم. ولی بعد که از آنجا خارج شدیم آقایان دکتر فاطمی و دکتر صدیقی را هم بنده ملاقات کردم.

رئیس: پس تصمیم تشکیل مینگ صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق گرفته شد؟

دکتر شایگان: تصمیم مینگ پس از اینکه از فایع اطلاع پیدا کردیم و از خدمت جناب آقای دکتر بیرون آمدیم

و بدون اینکه در این باب ایشان مطلبی را بدما تلفین کنند گرفته شد.

رئیس: بعد از آنکه در منزل آقای مهندس رضوی تصمیم به تشکیل مینینگ اتخاذ شد، آیا مطالب مسیتینگ و سخنرانها هم تعیین شد یا خیر؟

دکتر شایگان: مطالب مینینگ پیش یا افتاده مبتذلی بود. یعنی جز اینکه صحبت کودتای آنروز را با مردم بکنیم و جلوگیری از تئنت و هرچو مرج بشود و به مردم بگویم که دولت بیدار و مواظب کار هست، چیز دیگری در آن بحث نبود. در باب اشخاص هم مذاکره شد. ولی تعیین قطعی آن نگردید. آنچه در خاطر است، قرار بود آقای موسوی مینینگ را افتتاح کنند و آقایان مهندس رضوی و دکتر سنجایی و بنده صحبت بکنیم. این قرار صبح بود. عصر بنده کسب اطلاع نکردم که آیا سخنرانها همان اشخاص صبح هستند یا تغییر هم حاصل شده است. ولی در همان اوان آقای دکتر قاطمی هم به آنجا آمدند و گفتند: «من هم صحبت می‌نمایم.» بنده به ایشان گفتم: «هیچ مصلحت نیست که شما که عضو دولت هستید در این مینینگ که عنوان مینینگ خود مردم را دارد شرکت کنید.» حتی برخلاف معمول اصرار در این باب هم کردم که «شما صحیح نیست در این باب صحبت کنید.» از عجایب آنکه قبول کرد و حق را بمن داد که «بله، بنده صحبت نخواهم کرد.» ولی بعد صحبت کرد.

رئیس: به طوری که از بیانات شما درک کردم، در ابتدا اظهار داشتید: «در منزل آقای دکتر مصدق قرار گذاشتیم به جایی رفته در اطراف تشکیل مینینگ صحبت کنیم.» ضمناً ضمن حاضرین منزل آقای دکتر محمد مصدق اسمی از مهندس رضوی نبردید. پس با چه قرار قبلی و سابقه‌ای برای تشکیل این جلسه به منزل ایشان رفتید؟

دکتر شایگان: بنده الان به خاطر ندارم که آیا ایشان یعنی آقای مهندس رضوی در آنجا بودند و با خود ایشان به منزل رفتیم یا اینکه دوستان خدمت ایشان تلفن کردند ما به منزل ایشان رفته‌ایم. بیشتر احتمال می‌دهم که ایشان هم در همان اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی حضور داشتند. ولی اطمینان ندارم. اما رفتن به منزل آقای مهندس رضوی که عادی و معمول بود از چند جهت: یکی اینکه ایشان سمت ریاست فراکسیون نهضت ملی را داشتند و نایب رئیس مجلس هم بودند؛ علاوه، اشخاص دیگر یا محل پذیرایی نداشتند با اینکه اگر محل هم داشتند وسایل پذیرایی را نداشتند. بدین جهت مکرر اتفاق افتاد که جلسات فراکسیون در منزل ایشان تشکیل می‌شد.

رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرماید که در جلسه تشکیل مینینگ تعیین شد که چه اشخاصی چه موضوعی را صحبت کنند و ترتیب آن یعنی اول و دوم و سوم الی آخر معین شده بود یا خیر؟

دکتر شایگان: جز کار آقای موسوی که روشن بود فقط بایستی مینینگ را افتتاح کنند بقیه مطلب منجز مفلوعی نداشتند و بیانات هر کس به اختیار خود او واگذار شده بود. و اما در باب تقدم و تاخر هم تصمیمی اتخاذ نگردید. ولی عصر آنروز چون من بسیار خسته و فرسوده بودم و بعد از اخباری که بمن رسیده بود همچنان فوق‌العاده داشتم و حقیقتاً احساس می‌کردم خطر عظیمی متوجه من است، خواهش کردم که پس از افتتاح مینینگ من همین قدر حرفی بزنم و به منزل بروم. از این جهت در عصر آنروز دوستان اجازه دادند که برخلاف معمول که من بنده همیشه از همه اشخاص دیرتر صحبت می‌کنم، بلافاصله پس از آقای موسوی صحبت کنم. ولی راجع به دیگران تصمیمی اتخاذ نشده بود.

ساعت ۷/۳۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به دکتر شایگان اظهار داشت: آقای دکتر شایگان، ممکن است راجع به خطر عظیمی که اشاره فرمودید بیشتر دادگاه را روشن فرمایید، و از چه دقیقه‌ای این خطر را درک فرمودید؟

دکتر شایگان: خطر عظیم عبارت از این بود که در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به پنده اطلاع رسید که اعلیحضرت همایونی از مملکت خارج شدند.

رئیس: پس موضوع میتینگ را که اظهار داشتید صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق فرار تشکیل آن را دادید و بعد در منزل آقای مهندس رضوی برنامه آن را مرتب فرمودید. قبیل از اطلاع از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود و موضوع میتینگ چه بود؟

دکتر شایگان: همان طور که عرض کردم، بنده قریب ساعت ۳ بعد از ظهر از خروج اعلیحضرت همایونی از مملکت مطلع شدم. در صبح هیچ اطلاعی در این باب نداشتم و هیچ یک از اعضای فراکسیون یا اشخاص دیگری که صبح در آنجا بودند در این باب اطلاعی نداشتند. موضوع میتینگ هم کودتای صبح آن روز بود. جلب توجه مردم به اینکه چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده است و مطلب دیگری بالطبع موضوع نداشت.

رئیس: به طوری که اشاره کردید، عزیمت اعلیحضرت همایونی را خطر تشخیص داده بودید. آیا به خاطر دارید که در ضمن گفته‌های خود در میتینگ روز ۲۵ اشاره‌ای تقریباً فرین به این گفتار «تحفه‌ای که بنا بود به نهران بیاید به بغداد رفت» و آیا به نظر شما این گفته مناسب و به صلاح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: معنوت می‌خواهم از اینکه حضور مبارک عرض کنم این سؤال عنوان دیگری دارد و سؤالی که به عنوان مطلع از کسی می‌شود نیست. با همه این احوال اگر محکمه محترمه مصلحت می‌بیند که امر کسب اطلاع با محاکمه بدون تشریفات مقدماتی محاکمه توأم باشد، بنده در این باب جواب عرض می‌کنم. ضمناً عرض می‌شود که جواب چنین سؤالی ملازمه دارد که محکمه لا اقل به پنده فرصت یک ساعت صحبت کردن بدهد. ضمناً عرض کنم که این عبارت گفته من نیست. اگر در مقام محاکمه باشد، گفته خود را با دلایل آن به عرض قضات محترم خواهم رسانید.

رئیس: چنانکه قبلاً تذکر داده شد، احضار شما به این دادگاه فقط به عنوان اطلاع و روشن شدن ذهن دادگاه است. اگر برای تأیید، تکذیب و استدلال گفته خود مطالبی دارید همانطور که اشاره نمودید، جاو وقت آن در دادگاهی خواهد بود که به کار شما رسیدگی می‌نماید. اکنون فقط می‌توانید در دو کلمه دادگاه را روشن فرمایید که «این گفته من هست یا نیست».

دکتر شایگان: همان طور که عرض کردم، این بیان با گفته من تفاوت کلی دارد. از مقام ریاست محترم محکمه تقاضا دارم که چنین سؤالی را اگر می‌خواهند جواب صحیح به آن داده شود، اجازه فرمایند جواب را با مقدمات و موجبات و معنایی که ممکن است از آن جواب مفهوم شده باشد بتفصیل عرض کنم. والا جواب لا ونسجم در چنین موردی منصفانه نیست. چنان می‌ماند که شخصی وارد سبنا شود و ببیند کسی به دیگری درشتی می‌کند و بدون اینکه از ابتدای فیلم اطلاع حاصل کند فوراً حکم کند که حق با کیست و شخصی که درشتی می‌کند سزاوار ملامت است.

خلاصه اینکه از بنده‌ای که یک عمر صرف خدمت مملکت کرده‌ام و تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد علناً و قداماً و لساناً جز احترام به مقام شامخ سلطنت عملی نکرده‌ام، نباید جوابی بگویم که مردم این مملکت حتی یک آن تصور کنند که بلی، من خواسته‌ام به مقام سلطنت اهانت روا بدارم. در صورتی که اگر جواب بنده با ذکر مقدمات و اطراف و جوانب کار باشد معلوم خواهد شد که من چه تصور می‌کردم و در چه حال بوده‌ام؛ و بیانی که شده است.

به چه منظور و از چه جهت صورت گرفته. این است که از مقام محترم ریاست محکمه تقاضا دارم اگر اصرار دارند که جوابی من بدهم و به عرضشان برسد، اجازه فرمایند مطلب را درست از ابتدا تا انتها بشکافم.

رئیس: چون این دادگاه شما را دادرسی نمی‌کند، بنابراین نیازی به توضیحات و مقدمات این صحبت که به گفته خودتان جنبه دفاع دارد ندارد. بفرمایید آیا از استنباطاتی که در آن میتینگ حاصل نمودید با سمت مشاوره که با آقای دکتر محمد مصدق داشتید نظریات خود را به استحضار ایشان رساندید یا خیر؟ منظور این است که چه شخصی از جریان آن میتینگ دادید؟

دکتر شایگان: اینکه فرمودید بنده مشاور جناب آقای دکتر مصدق بوده‌ام، بساید عرض کنم که اولاً مشاور خصوصی جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر بودن هیچ‌گونه سمت رسمی و قانونی نیست و بنابراین قانوناً هم چنین مشاوره هیچ‌نوع مسئولیت ندارد. ثانیاً بنده، مفتخرم که طرف شور جناب آقای دکتر مصدق بانی و پیشوای نهضت ملی ایران بوده‌ام؛ و در بسیاری از مسائل مملکتی بخصوص موضوع نفت از ابتدای ملی شدن نفت و تمام اموری که مربوط به این کار بوده از قبیل شرکت در میسیونهای مختلف جماکسن، هاریمن، استوکس، فریزر و همچنین در مبارزات شرافتمندانه لاهه و شورای امنیت مشاور ایشان بوده‌ام. با وجود اینکه عرض کردم که این سمت رسمی نیست و چنین مشاوره قانوناً مسئولیتی ندارد، در پیشگاه محکمه عرض می‌کنم که هرگاه از مشورت من نتیجه سونی نباید مملکت شده باشد، حاضریم آن مسئولیت را به گردن بگیریم. مطلب از دست در رفت.

چنان پرسید فضای سینه از دوست که فکر خویش گم‌شد از ضمیرم

استدعا دارم با عرض معذرت یکبار دیگر سؤال را لطفاً ادا فرمایید تا جواب عرض کنم.

رئیس: متأسفانه چون به‌جای پاسخ سؤال دادگاه رشته سخن را به احساسات شخصی و خارج از موضوع کشانید، به‌آنچه که دادگاه برای روشن شدن ذهن دادرسان سؤال نموده بود پاسخی ندادید. تصور نمودید که دادگاه می‌خواهد از این باب مسئولیتی به شما تحمیل نماید. در صورتی که دادگاه به عنوان مطلع از شما خواست که توضیح فرمایید آیا جریان میتینگ را چگونه تشخیص دادید، یعنی به‌تفصیل کشور بوده یا خیر. و آیا تشخیص خود را به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا خیر؟

دکتر شایگان: با عرض مجدد معذرت که همان‌طوری که مقام ریاست محترم فرمودند احساسات مانع از این شد که فوراً جواب عرض کنم. در باب آن میتینگ به‌طور کلی بنده نمی‌توانم اظهار نظری بکنم. زیرا غیر از چند تائیه یا چند دقیقه‌ای که من مشغول صحبت بودم و آقای دکتر فاطمی کلام مرا قطع کرد و چند جمله در حضور من ادا نمود. بنده نه سخنان آقای موسوی را شنیدم و نه سخنان سایر میتینگ‌دهندگان، یعنی تا آن وقتی که آمدند و مرا دعوت به سخنرانی کردند در اطاق کوچکی که با ایران محل سخنرانی به‌اطاق فاصله داشت نشسته بودم. پس‌دهم بلافاصله به‌همان جا رفتم و در آن اطاق بیانات سخنرانان شنیده نمی‌شد. تا الان هم که در پیشگاه محکمه حضور دارم سخنرانیهای آن‌روز را ندیده‌ام. فقط اجمالاً در روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد و چهارشنبه ۲۸ مرداد و بعد در اوانی که در باشگاه افسران بودیم از مباحث آن روز اطلاع حاصل کردم. اگر گواید یعنی اشخاصی که حکایت این سخنرانها را برای ما کرده‌اند صادق باشند، تدریجاً در آن روز شده است. اما اینکه در باب سخنرانی آن‌روز با جناب آقای دکتر مصدق مشورتی شده باشد، چنین مشورتی شده است.

رئیس: ممکن است نظریه خودتان را در باره تشکیل شورای سلطنتی بدون مراجعه به اعلیحضرت همایون

شاهنشاهی، مشورت و سخنرانی در باره آن را جهت روشن شدن ذهن دادگاه بیان فرمایید؟

دکتر شایگان: تشکیل شورای سلطنت در نبودن اعلیحضرت همایونی در ایران البته از امور لازمه است. بسیار طبیعی است که هر کس از غیاب مقام شامخ سلطنت اطلاع حاصل کند، به فکر تشکیل شورای سلطنت می افتد. ما هم مثل غالب مردم همینکه از خارج شدن اعلیحضرت همایونی اطلاع حاصل کردیم، به فکر تشکیل شورای سلطنت برای مدت غیبت مقام سلطنت افتادیم. طبیعی بود که بنابر سابقه شورای سلطنت را اعلیحضرت همایونی قبل از خروج از مملکت یا بلافاصله بعد از آن امر تشکیل فرمایند. ولی این کار نشده بود. همین یک امر باعث هزار گونه پیچیدگی و اشکال در کار گشت که از آن جمله این مسئله پیش آمد که نیت اعلیحضرت همایونی که معمولاً قبیل از تشریف بردن از مملکت شورای سلطنتی را تشکیل می فرمودند، عفاً بگذشت. گمان می کنم جواب را عرض کردم، البته اگر توضیح بیشتری لازم باشد نیز به عرض می رسانم.

رئیس: از بیان و توضیحات شما این طور فهمیده شد که به عقیده و نظر شما تشکیل شورای سلطنت از حقوق حقه شخص شاهنشاه است. همچنین توضیح دادید تا قبل از عزیمت یا بعد از عزیمت ممکن است پادشاه تشکیل شورای سلطنت را امر فرمایند. باز اشاره کردید در این خصوص استزاجی از منویات شاهانه به عمل می آید. ممکن است توضیح دهید با این عقیده و فکر چگونه قبل از اینکه با وسایل مختلفه از قبیل تلفن و تلگراف و اعزام نماینده چنین نظری اتخاذ شد که در مبتنیگ مطرح شود و شورای سلطنت به افکار عمومی مراجعه شود؟

دکتر شایگان: عرض من این بود که چون تعیین نفرموده بودند، منویات ایشان بر ما پوشیده بود. رئیس: منظور ما هم همین بود. منظور این است که به نظر شما بهتر نبود قبل از اینکه تکلیف شورای سلطنت به وسیله تلگراف یا تلفن و یا سفرای کبار روشن شود، این موضوع در مبتنیگ مطرح نشده و تصمیم مراجعه به آرای عمومی گرفته نشود؟

دکتر شایگان: در مبتنیگ، یعنی در بیانات خود بنده، ابدأ در باب چگونگی تشکیل شورای سلطنتی بیانی نشده بود. فقط بنده عرض کردم شورای سلطنت باید تشکیل شود. اصلاً و ابدأ در باب اینکه به چه نحو این شورا بسازد تشکیل شود چیزی نگفتم. اینکه مقام ریاست محترم محکمه می فرمایند آیا بهتر نبود که از خود اعلیحضرت همایونی کسب اجازه شود، بنده عرض می کنم نه فقط بهتر بود، بلکه راه حل قانونی همین بود. ولی همان طور که عرض کردم وضع مسافرت اعلیحضرت همایونی به صورتی بود که اکثر و اغلب مردم این مملکت در بساب نیت اعلیحضرت همایونی از این مسافرت در تردید بودند. در تمام دور روز مشورتی که در بساب تشکیل شورای سلطنتی می شد، ابدأ تصمیمی در باب ترتیب تشکیل شورا گرفته نشد و همه در مقام بحث و تهیه مقدمات و پیش بینی احتمالات بودیم. یعنی برای دولت و برای پاره ای از ما این مسئله مفرق عتبه بود که اگر از اعلیحضرت همایونی کسب اجازه بشود و ایشان هم شورای سلطنت را تشکیل فرمایند، مشکلات خود به خود رفع شده است.

ولی احتمال دیگری هم می رفت. بدین معنی که اگر نخواستند و جواب نفرمودند، بایستی این احتمال را هم ولو یکمهر هزار باشد در نظر گرفت و گفت در چنین صورتی شورای سلطنت به چه نحو ممکن است تشکیل شود. زیرا خصم عظیمی مثل ازدها دهن باز کرده است برای خاطر اینکه یک روز این مملکت خدای نخواستند خدای نخواستند بی سرپرست و بی مفاسد که از طرف آن سرپرست عهده دار وظایف خطیر سلطنت باشد بماند و با ایادی خبیثه ای که در تمام ممالک هست مملکت را به مرج و سقوط سوق دهد. بنابراین دولت ناچار وقتی اقدامی می کند، می خواهد اقدام او جامع یعنی تمام احتمالات را در نظر بگیرد و بدان عمل کند.

رئیس: اینطور به خاطر دارم که اظهار داشتید روز بیست و پنجم در حوالی ساعت ۸ منزل آقای دکتر محمد مصدق

آمدید و سپس تا حوالی ساعت ۱۱ آنروز منزل آقای مهندس رضوی بودید...

دکتر شایگان: تا ساعت ۱۱.

رنیس: ... و در آنجا صحبت از تشکیل میتینگ برای در جریان گذاشتن مردم از کودتای انجام شده صبح ۲۵ مرداد بود و نیز ضمن بیانات جامع شرح انتشار خبر عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و عکس العملی که این امر ممکن بود موجب شود و خطر عظیمی را ایجاد نماید. چگونه می‌فرمایید تا ساعت ۳ بعد از ظهر خودتان اطلاع نداشتید؟ مردم از کجا مطلع بودند؟ و باز بنا به اظهار خودتان آیا طرح این موضوع در میتینگ موجب ایجاد مخاطره عظیم نمی‌شد؟

دکتر شایگان: اضطراب و نگرانی مردم دو مرحله داشت: مرحله اول عبارت از این بود که کودتایی در شرف وقوع بوده و انجام نگردیده. آنچه بنده در باب میتینگ در صبح آنروز گفته‌ام، در باب این اضطراب بوده است. والا مسافرت واقع نشده یا واقع شده و به اطلاع امثال بنده نرسیده. نمی‌تواند در این مدت تأثیری در اضطراب مردم یا بنده داشته باشد.

و اما پس از استحضار از تشریف بردن اعلیحضرت همایونی آشفتگی و نگرانی و اضطراب فوق‌العاده‌ای فراهم شد که هیچ قابل مقایسه با آنچه صبح بود نیست و نبود. در میتینگ هم فقط گفته شد که در غیاب اعلیحضرت همایونی باید فوراً تشکیل شورای سلطنت بشود. این مطلب جواب اشخاصی بود که می‌خواستند از این تشریف‌فرمایی به‌تایید دیگری برسند و ما می‌خواستیم به آنها بگوییم که حداکثر خدای تقواسته هر نسبتی هم اعلیحضرت همایونی داشته بوده‌اند، شورای سلطنت فوراً تشکیل خواهد شد و فرصتی برای خیالات خام دیگران نخواهد بود.

رنیس: با این عقیده که دارید، آیا به‌نظر شما عنوان کردن کودتا در میتینگ و نسبت‌دادن آن به مقامات عالیه و صحبت از عزیمت اعلیحضرت همایونی در همان جلسه در اذهان مردم چه افکاری ایجاد می‌کرده؟ و آیا این موضوع یعنی این میتینگ که عبارت از تشریح این کودتا و عزیمت اعلیحضرت با آن نحوی که به عمل آمده، به‌نفع مصالح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: مجدداً بایستی با عرض محترمت معروض بدارم که این استفتا عنوان کسب نظر از مطلع ندارد. برای جواب این موضوع نیز باید به‌مقدمات میتینگ و تشریح محیط آنروز و افکار و نوهائی که برای هم‌ما پیدا شده بود... و بحدداً که این نوهات بی‌اساس بود... بپردازم. این مطالب عنوان کسب اطلاع ندارد و عین محاکمه است یا همه این توضیحات به‌شرط اینکه فرصت ادای مطلب باشد، یعنی اجازه بدهند در این باب بسط کلام بدهم. جواب این سؤال را هم عرض خواهم کرد.

رنیس: این سؤال تکرار عقیده و نظر شما از یک طرف و تطبیق آن با اعمالی که انجام شده از طرف دیگر بود نه استطای. اکنون نیز توضیحات شما برای روشن شدن ذهن دادگاه و دادرسان کافی است. دادگاه دیگر سؤالی ندارد. اگر داستان توضیحی داده ممکن است بیان کنند.

مرتیب‌آورنده: بنده توضیح مفصلی ندارم جز اینکه بنابر وظیفه و برای اینکه بیانات آقای دکتر شایگان خدای تقواسته دادگاه را منحرف سازد چند کلمه‌ای به عرض دادگاه محترم برسانم. آقای دکتر محمد مصدق ممنونهای عجیب و غریبی دور و بر خود داشتند. یکی از آنها این آقای دکتر شایگان است. دادگاه محترم لابد این سابقه ذهنی را دارند که در زمان غائله پیشه‌وری که آن روز پیشه‌وری می‌گفت: «نخست‌وزیر قانونی آذربایجان هشتم» می‌گفت: «قبام مقدس ملی کرده‌ام» این آقای دکتر شایگان به‌سلطنتی پیشه‌وری جامه‌هایی نوشیده‌اند.

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر شایگان: کذب محض است.

سرتیپ از موده: بهر حال روز ۲۵ مرداد که فرامی‌رسد میتینگ عصر آن‌روز به‌راه می‌افتد. توضیحات ایشان در این دادگاه بسیار جالب‌توجه بود از این لحاظ که در مورد اینکه سؤال فرمودید آن گفتار شاعرانه یعنی این جمله که «ساعتی که باید به‌تهران بیاید به‌قصد رفت» از گفتارهای آفا است یا خیر، به‌نحوی پاسخ دادند که آخر هم معلوم شد که می‌گویند: «گفتار من است یا غیر». و شرط کردند که یک‌ساعت صحبت کنند که تا ما بفهمیم گفته‌اشان است یا نه. در مورد سؤال دیگری نتوانستیم که جواب بدهند و فرمودند که استغنا است و ایشان مطلع هستند. خلاصه آییننامه و مقررات وضع کردند. ولی بنده نفهمیدم که چگونه ایشان یکباره سر از شورای امنیت در آوردند و در این دادگاه در صورتی که صحبت از نفت نبود یکباره صحبت از نفت و مستر جاکسن و مستر استوگس به‌میان آوردند و یک غزل هم خواندند...

دکتر شایگان: یک بیت.

سرتیپ از موده: ... که مفهومی این بود که فیل یاد هندوستان کرده و به‌یاد دولت افتاده‌اند و در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد تابع احساسات شده‌اند به‌طوری که خود فرمودند «اصل سؤال پادم رفت». بنده هم تصدیق می‌کنم این مصیبت عظیمی که بر سر مصدق و شایگان آمده واقعاً جا دارد که حواسشان پرت باشد. به‌رجهت آفا فرمودند: «از جریان میتینگ اطلاعی ندارم» جز همان دو سه کلمه‌ای که خودشان فرمودند. در این مورد به‌عرض می‌رسانم که حاجت به توضیح ندارد اگر اشخاص عامی و بی‌سواد هم بخوانند چند تفری دور هم جمع شوند و یکی از آنها یا چند نفرشان سخن گویند پیش خود فرار مدارای می‌گذارند که چه کسانی سخن بگویند و موضوع سخن از چه قرار باشد. سخنور در روز ۲۵ مرداد دکتر شایگان استاد دانشگاه بوده؛ مهندس رضوی اروپا رفته بوده؛ دکتر حسین قاسمی وزیر خارجه بوده که البته به‌یادش کاری ندارم. حال از یک‌یک اینها که سؤالی می‌فرمایید. آقای دکتر شایگان می‌فرمایند دو سه کلمه‌ای فرمودند و تشریف بردند اما زاده قاسم. بنده عقیده داشتم ریاست دادگاه به‌جای این سؤالات و حرفها یک سؤال از این آقای می‌فرمودند و آن این بود که اساساً آقا در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد در این مملکت چه سمنی داشتند که تکیه کلامشان لفظ «ما» باشد و دائماً بگویند: «ما عقیده پیدا کردیم که فوری شورای سلطنت تشکیل شود». با «ما» خواستیم مردم را از نگرانی در بیاوریم.

از ریاست محترم دادگاه نفاضا می‌کنم توجه فرمایند که در روز ۲۵ مرداد از ساعت ۶ صبح دکتر مصدق پانزی و اعران و انصارش موجب نگرانی مردم شدند و لاغیر. مگر دکتر شایگان نمی‌گوید: «کودتایی در شرف تکوین بود و به‌مرحله عمل در نیامده» در کجای دنیا چیزی که در شرف تکوین بوده و به‌مرحله عمل در نیامده تا این اندازه در باره آن سر و صدا راه می‌اندازند؟ حالا کار ندارم که خود آقایان کودتا کردند. فرض می‌کنم که سرتیپ نصیری می‌خواست کودتا کند. دولت قلابی که صبح اعلامیه‌گذاری را داد، اعلام هم نمود که در شرف تکوین بوده. دیگر آقای دکتر شایگان با آن حال کسالت و نفاقت و علاقه به‌گوشه‌گیری و کنج اما زاده قاسم بودن چه داعی داشت که ساعت ۵ بعد از ظهر به‌شهر بیایند و آن میتینگ کذایی را برپا سازند؟ یک جمله اظهار داشت و آن این بود که تا ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۵ مرداد خدمتگزار و شاه‌دوست بوده. بنده نفهمیدم که مقصود این است که تصدیق می‌فرمایند از ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۵ مرداد بود که اعلام جمهوریت فرمودند...

دکتر شایگان: افسانه جمهوریت.

سرتیپ از مرده... یا از همان ساعت ۶ صبح که هراسان و وحشتناک از امازاده قاسم به خانه ۱۰۹ آمدند تصمیم به اعلام جمهوریت گرفته‌اند یکی از جلسات شاید جلسه‌ای بود که دکتر صدیقی توضیح می‌داد و در آن جلسه صحبت از شورای سلطنت و آرای عمومی به عمل آمد. شاید در آن جلسه توضیح دادم و اگر به اظهارات دکتر شایگان در این جلسه دقت فرمایید صددرصد آن توضیح قبلی اینجانب را تأیید می‌کنند. منتهی اینجانب با زبانی دیگر گفتم و این آقا به نحوی دیگر بیان می‌نماید. توضیح اینجانب این بود که اساساً عنوان شورای سلطنت عنوان دروغی و عوامفریبی بوده. کما اینکه دکتر مصدق ناچار شد در دادگاه اعتراف نماید که تشکیل شورای سلطنت حق مسلم پادشاه است. یعنی این پادشاه است که تعیین می‌کند در غیاب او چه کسانی وظایف سلطنت را انجام دهند. این اعتراف صریح را دکتر مصدق خواهی نخواهی مجبور شد بنماید. اعوان و انصار او هم این اعتراف را کم و بیش نمودند. یک نکته‌ای عنوان می‌کنند و آن این است که «چون اعلیحضرت همایونی بدون اطلاع تشریف برده بودند، به ناچار قصد کردیم شورای سلطنت تشکیل دهیم».

دادگاه محترم باید توجه فرماید که بمحض اینکه حکومت باغی از عزیمت اعلیحضرت همایونی اطلاع پیدا کرد، آن‌ا تصمیم گرفت دو عمل حاد و شدید انجام دهد؛ یکی برپا ساختن میتینگ، به شرحی که در کسیرخواست نوشته‌ام، شکستن مجسمه‌ها، برافراشتن پرچم ضد استقلال، دادن شعارهای جمهوریت و حتی برداشتن کاشیهای خیابانها و از این قبیل. دیگر تشکیل یک شورای موقت نه شورای سلطنت. اینها دروغ می‌گویند. اینها متوجه قبح مطلب نیستند که چگونه یک لغتی را استعمال می‌کنند که همه‌کس چه در آنروز و چه امروز به آنها می‌خندد. شورای سلطنت لغت دروغی بود برای فریب دادن افکار عمومی. شایگان‌ها در خانه ۱۰۹ تصمیم گرفتند یک شورای موقت چند روزه تشکیل دهند تا با مراجعه به آرای عمومی که این طبقه شایگان‌ها بود و بسا تشکیل مجلس مؤسسان که این فکر احزاب دست‌چپ بود، جمهوریت ایران را اعلام کنند. در یکروز از جلسات به عرض رسانیدم که آن احزاب چپ و آن دارو دسته به اصطلاح راست یا مصدقی یا هر چه اسمش را بگذارید، در یک موضوع کوچکترین اختلافی نداشتند و آن موضوع اعلام جمهوریت بود. اختلافشان سر این بود که مصدقین می‌گفتند با مراجعه به آرای عمومی که یک‌بار ورزیده هم شده بودند جمهوریت اعلام شود. احزاب افراطی چپ گفتند با تشکیل مجلس مؤسسان این خلاصه و چکیده فکر شایگان‌ها، مصدق‌ها، رضوی‌ها بود.

هر چه دور بر این کلمات را شاخ و برگ بدهند، هر اندازه آقای دکتر شایگان بگویند: «ما چنان می‌خواستیم یکتیم و نظر ما فلان نبود» باید بدانند جرمشان مشهود بوده و جرم مشهود با زبان بازی و حقه‌بازی ممکن نیست از بین برود. کما اینکه جلسات اولیه این دادگاه را ملاحظه فرمودید که بهلوان این داستان چه اطواری از خود بروز می‌داد و اینک ملاحظه می‌فرمایید تا چه اندازه سربراه شده‌اند، علت این است که بهخواست خداوند کلمه به کلمه کسیرخواست داستان را چه آقای دکتر مصدق و چه اعوان و انصار او در این دادگاه تأیید کردند.

دکتر شایگان: بنده عرضی دارم؛ عرضی دارم. الحمدلله مواد کافی برای خوراک من تهیه شد.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسه فردا ساعت هشت و نیم صبح خواهد بود.

جلسه سیام

سی‌امین جلسه دادرسی در ساعت ۹:۳۰ صبح دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۴۲ در سالن باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی در پادگان قصر تشکیل گردید.

رئیس دادگاه، سرلشکر مقبل، دستور احضار دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ [= آموزش و پرورش] کابینه دکتر مصدق را داد. لحظه‌ای بعد دکتر آذر به راهنمایی افسران محافظ به جلسه دادگاه وارد و به طرف جایگاه گواهان هدایت شد. رئیس دادگاه به شیوه معمول خود از دکتر آذر، به عنوان مطلع، پرسشهایی در باره رویدادهای چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرد، که دکتر آذر به این پرسشها پاسخ گفت. متأسفانه به علت دیر رسیدن خبر نگاران مطبوعات به جلسه دادگاه، که علت آن را در حاشیه توضیح داده‌ام، متن اظهارات دکتر آذر تندتوسی نبند و بایستی فعلاً از ذکر جزئیات آن بگذریم. در پایان شهادت دکتر آذر، رئیس دادگاه از دکتر مصدق چنین سؤال کرد:

چگونه مفاد اعلامیه دولت را به اطلاع اعضای دولت و همکاران خود رسانده بودید؟

دکتر مصدق: باید به عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که این اعلامیه دولت موضوعش چیز مهمی نبود. در این اعلامیه خبر یک کردنای ناتمام نوشته شده بود که به اطلاع مردم می‌رسد. اگر در آن اعلامیه چیزی نوشته شده بود که برای تفسیر رژیم ایران و اساس حکومت و ترتیب وراثت نخت و ناج اثری داشت، البته این تحقیقات را لازم داشت و این تحقیقات از آقایان وزرا لازم بود. ولی در این اعلامیه چیزی که نوشته شده فقط خبر واقعه شب ۲۵ مرداد بوده که برای استحضار عامه بنده دستور دادم در رادیو خوانده شود. اما راجع به پیچیدگی تنظیم این اعلامیه در هیئت دولت و اطلاع یا عدم اطلاع از آن، مربوط به خود اعضای دولت است. یعنی اگر اعضای دولت اعتراضی نسبت به آن داشته باشند، بایستی آقایان وزرا به رئیس دولت اعتراض کنند. در صورتی که این آقایان وزرا از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد هیچ گونه اعتراضی به این اعلامیه ننمودند. همچنین عموم آقایانی که در این مدت در جلسه دادگاه تشریف حاصل کردند، اعتراضی به این امر ننمودند.

این خود یک مسئله حقوقی است که اگر اعلامیه صادر بشود و به اشخاصی نسبتی داده شده باشد و این نسبت بدون اطلاع آنها باشد، باید کسانی که اعلامیه به نام آنها است اعتراض کنند؛ حال اینکه این اعلامیه به نام اعلامیه دولت صادر شد و آقایان هم از روز ۲۵ تا ۲۸ از مفاد آن اطلاع حاصل کرده بودند. هیچ‌یک از آقایان وزیران اعتراضی نکردند و همچنین در این دادگاه هم اعتراضی به عرض دادگاه رسانده نشد. ولی این طریق که از علت عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه سؤال می‌شود، البته عده‌ای از این آقایان اطلاع حقوقی ندارند، تا رئیس دادگاه سؤال می‌فرماید که «از صدور این اعلامیه اطلاع داشتید یا نداشتید؟» برای آنها این توهم حاصل می‌شود که عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه جرم محسوب می‌شود، آن هم جرمی که مجازاتش اعدام است؛ و البته هر کسی از اعدام می‌ترسد.

آن روز که بنده هیئت دولت را برای ۶ صبح دعوت کردم، اولین وزیری که وارد منزل من شد و به اطلاق من آمد و هفت دعوت را پرسید، گفتم: «دعوت کردم که آقایان شریف بیارید اعلامیه‌ای در خصوص واقعه دیشب صادر نمائید». آقایان رفتند به اطلاق مجاور اطلاق من و بعد از یک ساعت دیگر اعلامیه‌ای را آوردند. بنده خواندم و گفتم در رادپو بگویند. در این اعلامیه آنچه هست هیچ تصور نمی‌کنم که نوشته شده باشد «اعلامیه دولت». فرضاً هم که نوشته شده باشد، بنده رئیس دولت بودم و آن را تصویب کرده‌ام و وزیرای بنده هم اعتراضی نکرده‌اند. بنابراین اعلامیه چیزی نیست که موضوع آن این قدر اهمیت داشته باشد که وقت دادگاه محترم را اشغال نماید.

رئیس: اولاً اینکه اظهار می‌دارید موضوع اعلامیه مهم و مربوط به دادگاه نیست، در حقیقت یک نوع تسخیر تکلیف است برای دادگاه. یقیناً دادگاه طبق قانون مختار است هر سؤالی را از متهم یا مطلع بنماید یا هر کس دیگر. ثانیاً موضوع این اعلامیه برای دادگاه از این نظر اهمیت دارد که دادگاه از طرز کار آقای دکتر محمد مصدق بعد از دریافت دستخط عزل مستعضر شود و همچنین مطلع شود چرا اشخاص غیر مسئول را از آن مطلع نموده‌اید. ولی وزرای وقت را مطلع نساخته‌اید. تصور می‌کنم جواب این احتیاج به این همه صغری و گیری نداشته باشد. اکنون نیز اگر توضیحی دارید برای روشن شدن ذهن دادگاه بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ وقت نخواستم تکلیف دادگاه را معین کنم. اما اینکه فرمودید دادگاه می‌خواهد از کار کردن بنده با اعضای دولت در آن سه چهار روز استنباط کند طرز کار کردن بنده مثل قبیل از آن سه چهار روز بوده است، اولاً دو این سه چهار روز جلسه‌ای غیر از روز دوشنبه تشکیل نشد که ریاست محترم دادگاه از تمام اعضای دولت سؤال فرمودند و جریان آن جلسه را به عرض رسانیدند. بعد بنده شاید فراموش نکرده باشم که عرض کردم در این جلسه اگر آقایان وزرای بنده عملی کرده باشند که مربوط به این کفرخواست تقدیمی به دادگاه باشد، در درجه اول مسئولیت را خودم به عهده می‌گیرم.

رئیس: جواب سؤال نبود.

دکتر مصدق: چرا؛ نکته جالبش همین است. ولی حالا ممکن است بفرمایند سؤال را بفرمائید؟

رئیس: موضوعی را اشاره فرمودید به این عنوان که «وزرای من چون اطلاعات حقوقی ندارند...»

دکتر مصدق: بعضی را عرض کردم.

رئیس: ... «می‌ترسند که مبادا ایجاد مسئولیت برای آنها بشود»

دکتر مصدق: بله.

رئیس: یعنی در پاسخ سؤالات دادگاه از ترس این مسئولیت و عدم اطلاع حقوقی از حقیقت گویی خودداری

می‌کنند؟

دکتر مصدق: این بسته به اشخاص است. بنده به طور کلی عرض نکردم. عرض کردم راجع به این اعلامیه دولت اگر از اشخاصی که اطلاع حقوقی نداشته باشند سؤال کنید، شاید تصور کنند برای آنها مسئولیتی ایجاد شود. و الا بنده از تمام همکاران خود جز صداقت و درستی ندادم. آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ دوست بنده بوده‌اند. ایشان غیر از کار دولت و غیر از کار اداری مطلقاً در جریان مشاوره سیاست با بنده نبودند. بنده در این دادگاه عرض می‌کنم که جناب آقای دکتر آذر فقط کار اداری خودشان را می‌کردند. در جلسات هیئت دولت می‌آمدند و اگر چیزی داشتند شورا می‌کردند و می‌رفتند. با کمال صداقت عرض می‌کنم که ایشان حتی نباید مورد سؤال هم واقع شوند. ایشان شخصی بودند که فقط وقتشان صرف کار اداریشان می‌شد و بنده در هیچ جریان سیاسی با ایشان مشورت نمی‌کردم. حالا

می‌خواهد قبول کنید. می‌خواهد قبول نکند.

رئیس: بنده دیگر سوالی ندارم. اگر آقای دادستان توضیحاتی دارید، بفرمایید.

سرتیپ‌آزموده: با نهایت احترام به عرض می‌رسانم: توضیحات آقای دکتر آذر و بیانات آقای دکتر محمد مصدق به نظر اینجانب بسیار مهم و قابل توجه مخصوص است که با اجازه ریاست محترم دادگاه نظریه خود را در برابر این توضیحات به عرض می‌رسانم. بعداً یکی دو نکته را نیز به استحضار خواهم رسانید که شاید آن نکات نیز مؤثر در کشف حقیقت و اخذ تصمیم نهایی دادگاه باشد. بیانات آقای دکتر آذر حاکی از بی‌خبری و بی‌اطلاعی از وقایع روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بود. بیانات آقای دکتر محمد مصدق اعتراف گفته‌های دادستان ارتش و کسب فرخواست صادره بود. آقای دکتر مصدق صریحاً بیان داشتند که اعلامیه دولت صادره به تاریخ ۲۵ مردادماه ۳۲ موضوع آن چیز مهمی نبود. به نظر دادستان ارتش اگر این گفتار را با اظهارات دیگر مصدق که به کرات گفت متشابه تمام حوادث ۲۵ الی ۲۸ مردادماه کودتای شب ۲۵ مرداد بود مقایسه فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود که همان طوری که به کرات گفته‌ام مجرمین بهر اندازه که زبردست باشند خواهی نخواهی وادار به اعتراف به وقوع جرم می‌شوند. بنده هم عرض کرده‌ام که حادثه شب ۲۵ مرداد از لحاظ متن اعلامیه دولت بکلی بی‌اساس و دروغ بود. یعنی اعلامیه‌ای که صادر شد، هیچ نبود جز اینکه در آن با آیه‌وتاب کامل نوشته بودند که شب گذشته کودتا می‌خواستند بکنند. اینک با نهایت خوشوقتی دکتر محمد مصدق با زبان خود اعتراف کرد که اساساً آن اعلامیه چیز مهمی نبود که صدراعضد این گفتار را راست است. اما موضوع مهم این بود که ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشته بود و رسید داده بود که در آن اعلامیه نه تنها ذکری از این موضوع نکرد تا ملت ایران به حقیقت امر واقف شود بلکه این خدعه و نیرنگ را نیز به کار برد که در آن اعلامیه نوشت به عنوان دافع نامه‌ای آمده بودند کودتا کنند.

اکنون در محضر دادگاه ثابت شده و می‌شود که اصلاً و اساساً دولتی دوکار نبوده که اعلامیه دهد. حتی ملاحظه فرمودید همان طوری که ریاست محترم دادگاه سؤال فرمودید، وزیران مصدق روحشان از صدور این اعلامیه دولت خبر نداشته غیر دو سه تن از آنان که یکی دکتر حسین فاطمی کذایی است و یکی دو نفر از قماش مصدق. آن اعلامیه دولت سند غیر قابل انکاری است که چگونه مصدق نه تنها عده‌ای از وزیران خود را اغفال کرد بلکه چگونه ملت ایران را قریب داد و یک ملتی را بهراس و وحشت انداخت. حالاً می‌گویم چیز مهمی نبود. بارها گفته‌ام آقای دکتر محمد مصدق به هیچ اصلی پای بند نیست. کما اینکه همین امروز در این دادگاه صریحاً می‌گوید: «این وزیران من که در دادگاه توضیح می‌دهند، می‌نرسند.» می‌گوید چون اطلاعات حقوقی ندارند حقیقت را بیان نمی‌کنند به طور خلاصه و فارسی در برابر پاسخ آقای دکتر آذر می‌گوید آقای دکتر آذر دروغ می‌گوید.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزدم؛ به هیچ وجه.

سرتیپ‌آزموده: این معنایی است که از توضیح این آقای اینجانب در کلام کرده‌ام. ریاست محترم دادگاه باید توجه فرمایند که هیئت وزیرانی در کار نبوده است. هیئت وزیران مصدق دکتر فاطمی، یکی دو تن از وزیران و چند تن اشخاص مسئول و غیرمسئول و ماجراجو و آشوب طلب بوده‌اند.

عرض کرده‌ام جرم مشهود است. زیرا چه مصدق و چه به اصطلاح وزیران چند روزۀ او صریحاً به کرات گفته‌اند در تمام مدت روز ۲۵ الی ۲۸ مردادماه فقط یک بار ظاهراً هیئت وزیران تشکیل جلسه داد. آن یک بار هم که بخوبی تشریح شد و همگی آنها اعتراف کردند که وضع از چه قرار بوده است. به طور خلاصه آن یک بار هم وضع این بود که مصدق روی تخت خواب پادشاهی جمهوری طلب طرح جمهوری می‌ریخته و چند تن عاجز و بیچاره و ضعیف در

اطاق دیگر مثلاً مطالعه در پیشنهاد یک وزیر می‌کرده‌اند که ترانسپارانس را چگونه عوض کنند و گزارش مأمور نیلات از چه قرار بوده است. علت این بوده که مصدق دماغ استبدادی اساساً داشته. بالاخص از ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد لحظه به لحظه طغیان می‌کرده و روح سرکشش مانند همه یاغیان در سرکشی و ارتکاب جنایت بوده است و بهرجهت از موقع استفاده نموده.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: شب گذشته در روزنامه کیهان ملاحظه شد سرمقاله‌اش اختصاص به اعمال آقای دکتر مصدق داشت که اینجانب استفاده کامل نمودم. غفلت کردم که آن شماره روزنامه را امروز بیابم و آنرا تقدیم کنم. یک نکته در آن سرمقاله درج شده بود و آن این بود که چرا دادستان این دادگاه نمی‌گوید و عنوان نکرده است که دکتر محمد مصدق قیام مسلحانه کرده است؟ و عنوان کرده‌اند که چرا دادستان این دادگاه این موضوع را مطرح نکرده است که در آن چند روزه عده‌ای کشته شده‌اند؟

اینجانب بی‌مناسبت نمی‌دانم به عرض دادگاه محترم برسانم که به‌طور کلی شاید دیروز عرض کردم موادی در قانون مجازات وجود ندارد که شامل حال دکتر محمد مصدق نشود. ولی در این مورد دادستان ارتش توجه کامل به این مطلب داشته است که وظیفه قانونی او رسیدگی به جرم دکتر مصدق از ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد است؛ و توجه داشته است که عمل مصدق آنچه حقیقت بوده با کدام یک از مواد قانون دادرسی و کیفر ارتش مطابقت دارد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش یک ماده قانونی هست که ماده ۴۰۹ آن قانون می‌باشد. این ماده چنین مقرر می‌دارد: اشخاصی که سر دست عده‌ای از اشرار مسلح یا داخل آن باشند، اعم از اینکه مقصود آن عده غارت اموال و تعرض به جان و ناموس مردم بوده و یا حمله به تنوای دولتی که مأمور جلوگیری از این گونه جنایت هستند باشند، بر حسب مورد محکوم به اعدام خواهند شد.

در موقع انطباق جرم آقای دکتر مصدق با مواده قانونی ماده ۴۰۹ قانون دادرسی مورد بررسی قرار گرفت. این همان ماده‌ای است که در غایت پیشموری عمل می‌شد و همکاران او منطبق با این ماده قانونی گردیدند و از بعضی جهات منطبق با عمل مصدق نیز می‌شود. لکن دادستان ارتش معتقد بوده و هست که دکتر محمد مصدق عمل چهار روزه‌اش عملی بوده که روی پیشموری را سفید کرده است.

در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که پیشموری خود را به اصطلاح خود «باش وزیر» می‌دانست و در یک قطعه از خاک ایران طغیان نمود و گفت: «نخست‌وزیر قانونی آذربایجان من هستم.» گفت: «منکن به خلق آذربایجان می‌باشم.» ولی دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل از یک طرف آن فرمان را به زیر تشک گذاشت و بجز به چند نفری به کسی بروز نداد و از طرف دیگر در آن چهار روز بالاخص گفت و در این دادگاه هم به کرات گفتند: «نخست‌وزیر قانونی کشور ایران هستم به اتکای مردم ایران.» این عمل دکتر محمد مصدق منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌شود و به اندازه‌ای دادستان در این انطباق عمل اهتمام دارد که مستعد است قانونگذار پیش‌بینی می‌کرده است که روزی در این کشور یک یاغی پیدا شود که به ارتکاب سوء قصدی منظور و مقصودش بهم‌زدن اساس حکومت و تزیب وراثت نخست‌تاج و تعرض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد. دادگاه محترم اگر اعمال مصدق را در آن چهار روزه در یک طرف گذاشته اظهارات صریح او را در این دادگاه مورد توجه قرار دهند، ملاحظه خواهند کرد که دادستان ارتش این گفتار را یکی از دلایل مجرمیت این آقا تسلطی می‌نماید زیرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به استناد اصل ۲۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل دکتر مصدق را صادر

فرمود. دکتر مصدق دریافت داشته و رسید داده. از لحظه دانن رسید. دکتر مصدق حق ندارد چنین جسارت‌هایی را بنماید و در این دادگاه عنوان کند که ذات شاهانه چیرا تشکیل شورای سلطنت ندادند؟ واقعا عجیب است. هر گاه بدرستی دقت شود، تصور می‌رود حتی اطفال هم به این قبیل عناوین لبخند می‌زنند. بهر جهت منظور از این توضیح این بود که مبادا اشخاصی خدای نخواست تصور نمایند که این آقای دکتر مصدق یک کلمه یا یک جمله روی منطبق و عقل و قانون صحبت می‌کند. مدعی هستم که چرا فرمان عزل را وقتی دریافت کردی و رسید دادی، عثی ننمودی و یا ضی شدی؟ او می‌گوید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شورای سلطنت را معرفی نمودند. دادگاه محترم ادعا را با جواب متهم مقایسه فرماید. ملاحظه می‌فرمایند این آقای چه می‌گوید. بهر جهت بنده دیگر در باره بیانات آقای دکتر آنو عرضی ندارم.

دکتر مصدق: بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: بفرمایید؛ بفرمایید.

دکتر مصدق: دو موضوع را چنانچه اجازه بفرمایید عرض کنم: یکی روابط وزرا با هم و وزرا با رئیس دولت ما یک هیئت دولتی بودیم که هر کدام به دیگری نهایت اطمینان را داشتیم. بدرستی و صداقت یکدیگر مطمئن بودیم. اگر یک وزیری در یک جلسه‌ای حاضر نبود و نصوبنامه از هیئت دولت صادر می‌شد در جلسه بعد از نظر اعتماد کاملی که به همکاران خود داشت آن تصمیم را امضا و تأیید می‌کرد. بنده می‌خواهم عرض بکنم که کمتر هیئت دولتی بوده است که به این صمیمیت و اعتماد یکدیگر کار کرده باشند.

موضوع دیگر: چون این مرد به کرات مخصوصاً امروز باز روی دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بیاناتی نمود و مثل همیشه بنده را مشرد و یاغی قلنداد کرد، اجازه می‌فرمایند نظریات خودم را در این باب عرض کنم؟
رئیس: بفرمایید. فقط در موضوع دستخط باشد.

دکتر مصدق: بله، بلم. مطمئن باشید فقط در موضوع دستخط است. در اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است، چند نکته مهم جلب توجه می‌کند:

۱) چون وزرا به وسیله نخستوزیر انتخاب و به حضور شاه معرفی می‌شوند و مقام سلطنت دخالت در انتخاب وزرا ندارد، مسلم است که اصل ۲۶ جنبه تشریفاتی دارد و پادشاه فقط به صدور فرمان نصب وزرا بر طبق پیشنهاد نخستوزیر مبادرت می‌نماید. این تکلیف وزرا غیر از نخستوزیر معلوم شد.
رئیس: البته از نظر جناب عالی.

دکتر مصدق: ۲) قانون‌گذار با توجه به اینکه نخستوزیر با رعایت تمایل مجلس به روی کار بیاید و دوره استراحت یعنی تعطیل مجلس و مشروطیت را هم اصلاً فرض ننموده و پیش‌بینی نکرده، لذا نگفته است که عزل و نصب رئیس‌الوزرا به فرمان پادشاه است.

۳) مؤسسان قانون اساسی نگفته‌اند که عزل و نصب وزرا از حقوق و اختیارات پادشاه یا به اراده اوست و به جای آن کلمه «فرمان» را گذاشته است. زیرا در غیر این صورت مشروطیت مفهوم واقعی نداشت و شاه نمی‌توانست از مسئولیت مبرا باشد. بعلاوه روشن است وقتی که فرامین و دستخط‌های پادشاه بدون امضا و تصویب وزیر مربوط دارای اثر نباشد به طریق اولی فرمان عزل و نصب او در مورد یک نخستوزیر هم بدون جلب موافقت و اجازه قبلی مجلس نافذ نخواهد بود. در ایران هم مثل سایر کشورهای مشروطه سنت و عمل چنین بوده است که پادشاه برای صدور فرمان نخستوزیری به نام یک نفر قبلاً تمایل مجلس را نسبت به او خواستار می‌شده و برای عزل نخستوزیر

هم که صرفاً در صلاحیت مجلسین شورای ملی و سنات و دخالت و اقدام نمی کرده. چون یک نخست وزیر دو نتیجه استنباط و یا عدم رأی اعتماد مجلسین از کار برکنار می شود. لذا صدور فرمان عزل برای او سابقه نداشته است و حتی...

رئیس: این مطالب در مورد صلاحیت دادگاه گفته شد و تکرارش مورد ندارد.

دکتر مصدق: چرا آقا مورد ندارد؟ این مرد می گوید: «تو دستخط را گرفتی...»

رئیس: اصلاً در صلاحیت ما نیست که اصل ۴۶ منضم قانون اساسی را مورد بحث قرار دهیم.

دکتر مصدق: آقا این مرد می گوید: «تو فرمان را اجرا نکردی.» آخر بنده نباید بگویم که چرا اجرا نکردم؟

رئیس: شما می خواهید قانون اساسی را برای ما تفسیر کنید ما هم که صلاحیت اظهار نظر در تفسیر قانون اساسی را نداریم.

دکتر مصدق: آقا جان، وقتی او می گوید من طغیان کردم و یا غی شده، نباید بگویم علت چه بوده؟ آخر من که...

رئیس: عرض کردم شما می خواهید اصل ۴۶ را تفسیر کنید. ما هم صلاحیت برای این کار نداریم. ما که قانون را نمی خواهیم تفسیر کنیم.

دکتر مصدق: پس شما نمی گذارید من حرقم را بزنم. این مرد الان یک ساعت حرف زده و شما نمی گذارید من چند کلمه جواب او را بدهم.

رئیس: بهتر حال بحث در مورد صلاحیت ما نیست. فعلاً هم جلسه را ختم می کنم و جلسه بعد سه ساعت بعد از ظهر تشکیل خواهد شد.

ساعت ۱۱/۰۵ جلسه دادگاه به عنوان تنفس تعطیل گردید. ولی دکتر مصدق باز هم مطالبی به اعتراض اظهار می داشت و هنگامی که هیئت دادرسان جلسه دادگاه را ترک می کردند خطاب به آنها گفت: «اینکه وضع نمی شود. پس من دیگر به جلسه دادگاه نخواهم آمد مگر اینکه مرا با زنجیر به اینجا بیاورید.»

دنبالاً سی امین جلسه دادرسی ساعت ۲/۰۵ بعد از ظهر تشکیل گردید.

رئیس: در این موقع که دادگاه از کسب اطلاع از متهمین فراغت حاضر نموده، اعلام می نماید که متهمین به دفاع بپردازند. بیرو تذکرات قبلی، اخطار می شود در دفاعی که به عمل می آورند توجه به این موضوع بنمایند که وظیفه این دادگاه تنها رسیدگی به سوابق و روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد است و لا غیر. اکنون آقای دکتر مصدق، شخصاً دفاع می نمایند یا وکیل مدافع شما از شما دفاع خواهد کرد؟

دکتر مصدق: شخصاً من وکیل ندارم، شخصاً دفاع خواهم کرد.

رئیس: آیا دفاعیات خود را ضمن فرأنت لایحه به عمل خواهید آورد و عین لایحه را تسلیم دادگاه می نمایید، یا بیانات شما را منشی دادگاه باید بت نماید؟

دکتر مصدق: دومی.

رئیس: بهتر حال توجه فرمایید که تکرار مکررات نشده و خارج از ادعا بیانی به عمل نیاورید.

دکتر مصدق: اجازه می فرمایید بنده بنشینم؟ چون حال ندارم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع دو قسم ممکن است باشد: یک دفاعی که مطابق نظر دادگاه بنده بکنم که در سه روز هر چه واقع شده یا نشده بنده دفاع بکنم. یک دفاع این است که من بتوانم حقایق را راجع به بی‌نقصیری خودم، راجع به اینکه این گیرخواست به تمام معنی بی‌اصل، بی‌مدرک، برخلاف انصاف و برخلاف مروت است عرض کنم. یکی هم مسئله این اتهاماتی است که آن مرد در ده جلسه یا کمتر نسبت به بنده داده گفته من مختلس هستم؛ گفته من سوءاستفاده از خزانه مملکت می‌کرده‌ام؛ و... که در هر جلسه‌ای هم با اینکه از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا و تمنی کردم اجازه بدهید که یک کسی، یک شخصی را که پنجاه سال پندرتی و صحت عمل و به‌خیر خواهی و خدمت به مملکت معرفی شده، در هر جلسه توهین و اهانت و ناسزا نگویند، ایشان مطالبی گفته‌اند. بنده از حدود مطالب ایشان کلمه‌ای خارج نمی‌شوم. آن مطالبی که مربوط به توهین است، مربوط به اهانت است، از روی روزنامه اطلاعات که خط کشیده‌ام چهار سطر، پنج سطر، ده سطر است، آن را بنده می‌خوانم و جوابش را عرض می‌کنم. آن وقت این مسئله مربوط به دادگاه نخواهد بود، یعنی به من توهین شده. من هم رد می‌کنم؛ تکذیب می‌کنم. هموطنان من، دنیای دیگری غیر از این مملکت بیانات ایشان را خوانده‌اند و دیده‌اند. عریض مرا هم می‌خوانند و قضاوت می‌کنند. این مربوط به قضاوت دادگاه نیست. ولی چون دادگاه معاونت نفرمودند و این مرد آن مطالب را گفته، بایستی اجازه بفرمایید بنده تکذیب بکنم.

رئیس: اجازه بفرمایید جواب این موضوع را عرض کنم تا بعد خودتان تأیید و تصدیق می‌نمایید که این موضوع مربوط به دادگاه نیست.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: بنابراین دادگاه همان‌طور که به گفته آقای دادستان و یاسخه‌هایی که خودتان یا وکیل مدافع شما داده ترتیب اثر نخواهد داد، از وارد شدن در این مبحث برای اینکه ممکن است چند جلسه وقت دادگاه را که حق منتهین دیگر است اشغال نماید، معذور است.

دکتر مصدق: جواب عرض نکند؟

رئیس: این دیگر جواب ندارد.

دکتر مصدق: بنده را پس محکوم کنید. دادگاه هر طوری که مایل است رفتار کنند. امروز هم بنده در دادگاه حاضر نمی‌شدم. ولی سرکار سرگرد غفوری از طرف تیمسار سرتیپ به‌خیر ابلاغ کرد: شما بیایید و از خود دفاع کنید. بنده هم که الان تب دارم، امر دادگاه را اطاعت کردم و آمدم. ولی با این ترتیب و این معامله‌ای که دادگاه با من می‌کند، بنده را اجازه بفرمایید که از دادگاه بروم و خودتان هر طوری صلاح می‌دانید مرا محکوم کنید. به جهت اینکه بنده تکلیف دادگاه را نمی‌توانم تعیین کنم؛ اما تکلیف بنده یا خودم است. من در اطاعت می‌نشینم. اگر لازم می‌دانید مرا بکشند و بیاورند، مرا زنجیر کنند. من در دادگاه حاضر نمی‌شوم. نمی‌توانم، پنجاه سال به این مملکت خدمت کرده‌ام، یکسردی اینجا این توهین را به من بکنند. من تکلیف خودم را می‌دانم و شما هم تکلیف خودتان را می‌دانید. هر کاری که صلاح می‌دانید بکنید.

رئیس: اولاً قانون تکلیف شما و دادگاه هر دو را روشن نموده. ته بنده می‌توانم بگویم از دادگاه بروید و نه شما (می‌توانید) اعتراض کرده بروید...

دکتر مصدق: نظیر، بنده دیگر در دادگاه حاضر نمی‌شوم.

رئیس: ... و همین‌طور که خودتان الساعه اظهار داشتید، بقبلاً جایز نیست که شما تکلیف دادگاه را معین نمایید و

با اراعه خودتان را به دادگاه تحمیل ننمایید.

دکتر مصدق: به هیچ وجه، به هیچ وجه.

رئیس: همچنین دادگاه قادر نیست تکلیف غیر قانونی به شما تحمیل نماید.

دکتر مصدق: خدا کند که این طور باشد.

رئیس: شما می‌توانید در حدود کیفرخواست و بدون اینکه اشاره به عدم صلاحیت و تفسیر قانون اساسی و غیره

بفرمایید، از خود دفاع کنید.

دکتر مصدق: جناب عالی آقا، توجه به قانون بفرمایید، بنده برخلاف قانون چیزی عرض نمی‌کنم، یکی از

انتهامات بنده عدم اجرای دستخط است. این جزو چهار روز است. شما می‌فرمایید این در صلاحیت است. در

صلاحیت نیست. آنجا صلاحیت ندانستید و این بحث بشوید. وارد شدید. ولی حالا اینجا باید عرض بنده را

بشنوید و قضاوت کنید. کدام قانون؟ قانون کیجاست؟

رئیس: دادگاه پاسخ خود را به شما داده است. حال مختارید دفاع خود را بکنید؛ مختارید دفاع نکنید.

دکتر مصدق: تفسیر، با این وضع دفاع نمی‌کنم. شما هم مختارید هر کاری می‌خواهید بکنید. من این طور که شما

می‌خواهید دفاع نخواهم کرد [در این وقت دکتر مصدق کیف خود را بسته و آماده خارج شدن از جلسه بود].

رئیس: بفرمایید بنویسند. طوری بفرمایید که منشی دادگاه اظهارات شما را بنویسد.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بنویسید. بنویسید یکی از مسائلی که مربوط به دفاع است، موضوع اجراء شدن

دستخط است که من باید دلایل خود را تا آنجایی که می‌توانم به عرض دادگاه برسانم و دادگاه پس از استحضار از

تمام دلایل من آن وقت هر طور که وظیفه دارند عمل کنند. اگر من دلایل خود را نگفتم و شما مرا به عنوان مسترد

محکوم کرده‌اید، این حکم دادگاه کوچکترین ارزش در دنیا ندارد، چون اجازه نمی‌دهید که من دلایل خود را عرض

بکنم. بنابراین بودن من در دادگاه به هیچ وجه ضرورت ندارد. استدعا می‌کنم اجازه فرمایید بروم در سنگنای خود

راحت نمایم. چنانچه حالا اجازه ندهید البته می‌مانم، ولی فردا حاضر نمی‌شوم، مگر اینکه به امر دادگاه مرا اجباراً در

اینجا حاضر نمایند.

رئیس: به شما ابلاغ می‌شود که دفاعیات خود را بیان کنید و باز تذکر داده می‌شود بدون خارج شدن از موضوع و

رجعت به موضوع صلاحیت، دادگاه بیانات شما را گوش خواهد کرد.

دکتر مصدق: نظیر آقا؛ بنده نه از جوابهای این مرد خارج می‌شوم نه از موضوع. به سر خودتان به هیچ وجه از

جوابهای این مرد خارج نمی‌شوم.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده چیزی نمی‌خواهم. بنده به چیزی علاقه ندارم. به هیچ چیز علاقه ندارم. بکه کسی که از جان

خودش گذشته، از تو می‌ترسد؟ تو چه می‌گویی؟ چه می‌گویی؟

رئیس: بنده به شما اظهار می‌کنم همان طور که من نسبت به شما ادب و احترام قائل می‌شوم، شما مواظب

اظهارات خودتان باشید. در حدود موضوع صحبت کنید و صحنه‌سازی نکنید.

دکتر مصدق: من از همه چیز خود در دنیا گذشته‌ام. [با حالت گریه شدید] تو چه می‌گویی؟ به پدیده امن از همه

چیزم گذشته‌ام. با از جان گذشته طرف نشوید. شما به دنیا علاقه دارید. من که ندارم. به پدیده

رئیس: باز تذکر عرض می‌کنم موضوع قانون اساسی و رجعت به موضوع صلاحیت دادگاه را به میان نکشید و

وارد این بحث شوید.

دکتر مصدق: وارد این بحث نشوم پس چه بگویم قربان؟

رئیس: دفاع خودتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع بنده همین است که عرض می‌کنم.

رئیس: آقای دکتر، بحث قانون اساسی و غیره را بگذارید کنار.

دکتر مصدق: آقا، حرف من روی این موضوع است. باید بدین مرد به استناد این ماده جواب بدهم.

رئیس: بنده از خود آقا سؤال می‌کنم، آیا این دادگاه صلاحیت دارد که وارد تفسیر قانون اساسی بشود؟

دکتر مصدق: آقا جان، این مرد می‌گوید: «تو دستخط را اجرا نکردی.» بنده باید بگویم که چرا اجرا نکردم، شما

هم باید حرف من را بشنوید. اگر خلاف بود، بگویید: «تو غلط کردی.» بنده باید دلایل عدم اجرای دستخط را بگویم و شما...

رئیس: خواهش می‌کنم خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: پس خواهش می‌کنم تکلیف بنده را روشن فرمایید، چون من باید روی اصل ۴۶ صحبت کنم.

رئیس: آقا، شما اصل ۴۶ را نفاذ می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: در این مملکت عرض می‌کنم که... [زنگ رئیس]

رئیس: عرض کردم اصل ۴۶ را صحیح می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: اصل ۴۶ را قبول دارم با اصولی دیگر.

رئیس: پس دیگر تفسیر نداریم.

دکتر مصدق: آقا، بنده باید بگویم استنباط بنده از این ماده چیست و منظور مغفین چه بوده.

رئیس: آقای دکتر، عرض کردم این از وظایف ما نیست.

دکتر مصدق: آقا، اتهام به بنده روی این اصل است؛ باید از خود دفاع کنم.

رئیس: بنده نمی‌توانم اجازه بدهم.

دکتر مصدق: بنده هم عرض نکردم اجازه بدهید؛ تعهد هر کاری می‌خواهید بکنید.

رئیس: بسیار خوب. پس سرکار سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری آقای دکتر محمد مصدق دفاعیات خودتان را

ابراذ کنید.

سرتیپ آزموه: اجازه می‌فرمایید؟ توضیح مختصری دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموه: از دادگاه محترم استدعا می‌کنم اگر مقتضی می‌دانند بیانات مفصل و مشروحی را که آقای دکتر

مصدق در مورد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی در موقع ایراد به صلاحیت بیان داشتند و چندین ساعت وقت دادگاه را

گرفتند فراتر نمایند. ریاست محترم دادگاه توجه دارند آن بیانات مفصل چندین ساعته که به عمل آوردند منجر

به صدور فرار صلاحیت دادگاه گردید؛ و با قرار مدلل و موجهی که صادر فرمودید، مسیحای آن فرار اصولاً در رد

اظهارات دکتر محمد مصدق راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود. از ذکر این نکته نیز ناگزیر است که به عرض

برساند شاید در جلسات اولیه به عرض رساندم و مجبور هستم تکرار کنم که دکتر محمد مصدق در برابر کسبخواست

هیچ گونه دفاعی ندارد که به عمل آورد. چون دفاع ندارد، ملاحظه می‌فرمایید که چگونه با یک دادگاهی معامله می‌کند

باز هم دم از قانون می‌زند. آیا قانون این است که منتهی بگوید: «یا دادگاه تابع میل من شود و یا در دادگاه حاضر نمی‌شود؟ این قانون نیست. قانون این است که اگر دفاع موجهی دارد، در برابر ادعای دادستان به عمل آورد. اما اینکه می‌گویند دادستان ارتش گفتارهایی کرده و باید جوابگویی کند، این عتوانش هم جز سفسطه چیز دیگری نیست. به کرات عرض کرده‌ام در موقع ایراد به صلاحیت اظهاراتی نمود که خارج از موضوع بود هر چه رساست محترم دادگاه تذکر دادند خارج از موضوع است، اظهارات خود را نمود که کلیه خارج از موضوع بود. به دفاعات عرض کردم که اگر سکوت می‌کردم. از همان سکوت سوء استفاده می‌نمود و باز نقش دیگری را در دادگاه بازی می‌کرد. عربضی که خارج از کیفرخواست نمودم پاسخ آن بیانات خارج از موضوع منتهی بود، به نظر دادستان ارتش این عناوینی که در این جلسه این منتهی نمود مفهومی این است که دفاعی ندارد. منتهی بی‌سواد و عامی بسیار دیده می‌شوند که در دادگاه خود می‌گویند دفاعی نداریم. ولی آن بیسوادها و عامیان اطلاق این انصاف را دارند که صریحاً می‌گویند دفاعی نداریم. چون دادستان ارتش بیانات امروز دکتر مصدق را چنین تلقی می‌نماید که دفاعی ندارد. هرگاه امتیاط دادگاه محترم هم چنین است، امر و مقرر فرمایند و کیل تسخیری او بدفاع بپردازد اساساً انتخاب وکیل یکی از جهاتش برای همین موارد است که منتهی به نحوی از انحا یا صریحاً می‌گوید دفاع ندارم یا تلویحاً مانند دکتر مصدق همان اظهار را می‌نماید، دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خودتان را به عمل آورید.

سرهنگ بزرگمهر: در مورد وکالت ابتجانیب، به طوری که دادستان محترم از آن مسبوق هستند، بدین نحو بوده است که موکلم ابتدا تیسار سپهبد نقی را برای وکالت بدادگاه معرفی نمودند. چون تیسار سپهبد نقی از قبول وکالت به علل اینکه سابقه وکالت ندارند معذرت خواستند، بار دوم جناب آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که تیسار سپهبد نقی ایشان را ملاقات نمایند تا با نظر ایشان یک نفر از افسران بدین سمت معرفی گردد. در خلال این احوال جناب آقای دکتر مصدق بدادگاه نوشتند که خود دادگاه وکیل تعیین نمایند. این نامه مقارن بود با جوابی که تیسار سپهبد نقی برای بار دوم بدادگاه داده و ضمناً ایشان بنده را معرفی فرموده بودند. بی‌آنکه ملاقاتی با موکل فعلی بنده نموده باشند، مشکلی که در کار خود این بنده هست، اولاً حسن نیتی است که تیسار سپهبد نقی در اثر دو سال و نیم خدمت در نظام وظیفه تحت سرپرستی ایشان انجام داده‌ام و این خود مایه افتخار من است، دومین مشکلی که از اولی به مراتب سخت‌تر و قابل قیاس با آن نیست، این است که موضوع کیفرخواست و منتهی آن و نسبتهایی که داده شده تصور نمی‌رود در ایران که سهل است در دنیا هم یا نظیر نداشته و یا کم نظیر است.

در کیفرخواست راجع به مطالبی بحث شده که همه آن (آنها) که موکلم شخصاً به عهده گرفته به دستور ایشان بوده؛ با آن مطالبی که به ایشان نسبت می‌دهند خود می‌دانند که چه بوده و جواب آن را با تطبیق با قوانین و سوابق و گذشته‌ها و تجربیاتی که در پنجاه سال دوره زندگی سیاسی خود طی نموده است می‌داند. یک تشبیهی در این دادگاه شد که ضمن اینکه ظاهر خنده‌آوری داشت ولی خیلی بر معنا بود. آن این بود که تیسار سرنیب ریاحی خود را تشبیه سطلی فرموده بودند که به پشت سر یک کامیون وایت اویخته شود و در این کشاکش تصور می‌رود چیزی از آن سطل باقی نماند باشد. حال بنده نیز از این مثل مستثنی نیستم سهل است، بموضع خیلی بدتر از آن گرفتار می‌باشم. باید فهمید موکل من آیا به قول تیسار دادستان جواب ندارد بدهد یا دارد و نمی‌گوید و یا قدرت گفتار ندارد. موکل من این طور اظهار می‌کند که اگر دادستانی نسبتهای ناروایی که به این جانب داده‌اند اگر در یک مقام رسمی نمی‌گفتند مثلاً اعلامیه‌ای بود یا در روزنامه انتقاد می‌شد یا کتابی نوشته می‌شد در رد ایشان جواب دادن و با جواب ندادن به آن تکلیف

دیگری داشتند. ولی چون مطالب زیادی بر علیه موکلم در این دادگاه گفته شده و در این مقام بیان گردیده و طبق قوانین متهم می‌تواند آنچه را که برای خود یعنی دفاع از خود مفید بدانند بیان دارد. موکلم این طور می‌فرماید که عین اظهارات دادستانی را که در این مقام رسمی به نظر بنده گفته است بر می‌خوانند و جواب او را در برابرش می‌دهند و تعهد هم می‌نمایند که از حدود قانون و نزاکت که در جلسه اول ریاست دادگاه اخطار فرموده‌اند خارج نگردند.

چون اظهارات دادستان محترم که تصور می‌شد پایان‌ناپذیر است بعد از ده جلسه بالاخره پایان پذیرفت. حال طبق آنکه گفتار هر کس پایان‌پذیر است بالاخره موکلم اگر شب و روز هم جواب این مطالب را تهیه فرماید بالاخره پایان‌پذیر هست. بنده خود می‌بینم که روزنامه‌هایی که بیانات طرفین دعوی در آن درج می‌شود در اختیار دارند. مطالعه می‌کنند، قسمتهایی که جواب‌گفتنی است آن را خط کشیده و می‌خواهند نسبت به آن توضیح بدهند. در محاکمات شرعی آنچه که در خاطر دارم مطلبی هست به نام جرح. یعنی طرف دعوی می‌تواند آنچه به او نسبت داده‌اند، اعم از طرف دعوی یا شهود آنها را رد کند. موکل من جز این نمی‌خواهد. موضوع دیگری که البته اخیراً بحث آن شد و در کیفرخواست و بیانات دادستان محترم روی آن نکته‌ی زیادی شد، این بود که موکلم به‌تنهایی اصل ۲۶ متمم قانون اساسی را اجرا ننموده و به‌هیچ یک از وزرا هم نشان نداده. در هیئت دولت هم روزی که بنا بوده مطرح شود واقعه ۲۸ پیش آمده. این یک مطلبی است که دایر مدار و اولین سنگ پایه اتهام موکلم می‌باشد.

همان طوری که کراواتیمسار سرتیب آزموده در این محضر فرمودند، در ساعت ۱ بعد از نیمه‌شب ۲۵ سردامه فرمان را گرفتند، رسیده‌اند آورنده فرمان را بازداشت نمود و از نخست‌وزیری برکنار گرفتند. یاغی شد طاعنی شد، طغیان کرد و بقیه اتهامات روی این مینا بنا شده است. اگر روی این ماده موکلم نتواند بحث کند که من آن اصل را چگونه تعبیر کردم و چگونه فهمیدم، آن گاه تصور نمی‌کنم که حق مطلب ادا شده باشد. موکلم بارها در این دادگاه قول داده‌اند که از حدود مقرراته تجاوز نمایند و جز اتکا به مواد قانونی و رد اظهارات دادستانی و کیفرخواست بیانی ندارند بکنند. از این رو از ساحت مقدس دادگاه که بارها داورسان را ستوده‌ام و به آن نیز سوگند هستم، استدعا دارم ترتیبی فرمایند که موکلم بتواند آن چیزی را که برای دفاع خود مفید می‌داند اظهار بدارد. زیرا سرمایه علمی من، عدم تجربه بنده... بلور فرمایید [اگر بگویم] تقریباً اولین دادگاهی است که بنده در آنجا یک مطلب نسبتاً جدیدی را که مطرح است وارد شده‌ام و به‌خود می‌بینم، گزاف نگفته‌ام. بیم آن دارم که این وظیفه و تکلیف نظامی را چنانکه هست نتوانم انجام دهم. بالاتر از همه چیز پیش خدای خود مسئول گردم و ناروژ مرگ این مطلب که «نمی‌دانستی چرا وارد شدی؟» مرا همیشه در عذاب می‌دارد، آن هم برای مردی که در طول مدت خود یک شعار دارد و آن این آیه قرآن است که «أنتَ وِلی فی الدنیا وِالآخرة توفی مسلماً وِالْحَقُّ یُصَالِحِینَ». یعنی: «خدا با تو بی‌وفایی من در این دنیا و در آن دنیا بر مرا مسلم از دنیا و بیرون مرا به‌پرهیز کاران.» با این وظیفه سنگین و این شعار همیشگی که ریا و تزویر در آن راه ندارد، تقاضا دارم این اجازه را بفرمایند و الادفاعیاتی که بنده باید بکنم با عقل قاصر و کمی مواد و عدم اطلاع آن نظری که مطمئناً دادگاه برای روشن شدن موضوع و نیز حق از باطل دارند، یقیناً مؤثر نخواهد شد.

و رئیس: دستور داده خواهد شد سوابق اظهاراتی که راجع به عدم اجرای دستخط همایونی از طرف موکل شما بیان شده و در پرونده موجود است عیناً قرائت کنند. اگر تشخیص دادیم که مطلبی بود که در آنجا ذکر نشده و حلایحی نگردیده، باز صحبت شود. اما به‌شرط اینکه موضوع و قصد انلاف وقت و اعاده به‌اول دادگاه و مسئله صلاحیت نباشد. راجع به جواب اظهارات دادستان راجع به سوابق موکل شما نیز آنچه لازم بود خود شما در چند جلسه قبل بیان نمودید چون خارج از بحث و موضوع دادگاه است مطلقاً اعاده به آن چون سبب تضییع وقت متهمین دیگر که در

انتظار نوبه خود برای تعیین تکلیف خود هستند می شود. دادگاه از تکرار آن معذور خواهد بود. اکنون ده دقیقه تنفس می دهیم.

ساعت ۵:۰۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد. پس از تعطیل دادگاه، سرگرد شکوهی مستشی دادگاه به اداره دادرسی رفت و پرونده حاوی اوراق صورت جلسات محاکمه را همراه خود به جلسه دادگاه آورد تا اظهارات دکتر مصدق راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی در مورد صلاحیت دادگاه قرائت گردد و اگر منشاء الیه مطلبی علاوه بر آن داشته باشد اظهار نماید.

ساعت ۶ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:
از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق و بیانات سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع ایشان چنین مستفاد می شود که منظور دادگاه برای آنان روشن و مشخص نشده است. اینک برای رفع هرگونه شبهه و تردید، مراتب زیر را استذکر می شوم:

اولاً در مورد اینکه فرمان ملوگانه دایر بر عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست وزیری منطبق با قانون اساسی هست یا خیر و ایشان حق عدم اجرای آن را داشته یا نداشته اند، چندین جلسه وقت دادگاه صرف استماع بیانات آقای دکتر محمد مصدق روی موضوع مزبور شد که در این مورد دستور داده می شود هم اکنون مستشی دادگاه قسمتی از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق را قرائت نمایند. همچنین قرار صلاحیت دادگاه هم قرائت می شود تا معلوم گردد موضوع مزبور با صدور قرار دادگاه بگلی خانم یافته و کوچکترین بحثی در مورد آن قانوناً جایز نخواهد بود.

ثانیاً آقای دکتر محمد مصدق و وکیل مدافع تسخیری ایشان باید متوجه باشند که دادستان ارتش مدعی است آقای دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل و دامن رسید دست به یک سلسله اعمالی زده است که آن را جرم تشخیص داده اند. بدیهی است که متهم می تواند هرگونه دفاعی که در رد تشخیص دادستان ارتش دارد بیان نماید.

ثالثاً درباره بیاناتی که دادستان ارتش خارج از موضوع ادعا به عمل آورده اند، آنچه به نظر می رسد این است که اظهارات ایشان به طوری که به کرات تصریح نموده اند در نتیجه بیانات آقای دکتر محمد مصدق بود که الزاماً جوابگویی کرده اند. آنچه به نظر می رسد و صورت جلسات دادگاه حکایت می نماید، این است که در هر موقع هرگاه آقای دکتر محمد مصدق یا وکیل مدافع ایشان تقاضای پاسخ دادن به بیانات دادستان ارتش نموده اند، اجازه جوابگویی داده شده و جوابهای لازمه را نیز داده اند که در پرونده موجود است. با این حال هرگاه تشخیص می دهند نکته ای را دادستان ارتش بیان نموده که مایلند پاسخ دهند، با رعایت اینکه تکرار مطالب نشود، دادگاه اجازه خواهد داد اظهارات خود را بنمایند. اکنون مستشی دادگاه بیانات آقای دکتر محمد مصدق راجع به عدم اجرای دستخط را قرائت می کند.

سرهنگ بزرگمهر: اجازه بفرمایید بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: اگر مفصل است، بگذارید بعد از قرائت صورت جلسات.

سرهنگ بزرگمهر: نه، خیلی مختصر است و راجع به همین موضوع می باشد.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: با کمال احترام به عرض دادگاه می رسانم که قبل از این که تنفس داده شود، ریاست محترم

دادگاه فرمودند آنچه که راجع به اصل ۴۶ با مطالب دیگر ذکر نشده (در جلسات مربوط به صلاحیت) و حلایه نشده،

باز صحبت شود اما به شرط اینکه موضوع تکرار نشده و قصد انلاف وقت و اعاده به اول دادگاه و صلاحیت نباشد. در این مورد نکاتی که ناچاراً بنده عرض کرده‌ام دو بار راجع به این بوده که موکلم خود صحبت نماید و در بار سوم فقط راجع به اتهام بی‌دینی بود. یک مطلب پیش نبود که همان را آنچه که می‌توانستم بگویم به عرض رساندم. در این جلسه نیز موضوع بحث روی این بود که باز به موکلم اجازه و فرصت صحبت داده شود.

اما راجع به آنچه که در رد صلاحیت موکلم مثلاً با همکاری بنده تهیه فرموده بودند و خواننده شده و نوشته شده، جای خود دارد. به حقیقت سوگند یاد می‌کنم آنچه را که موکلم راجع به رد کیفرخواست با قلم خود تهیه فرموده‌اند، من ندیده‌ام و حالا در کیف خودشان است. فقط گاهی از گوشه می‌بینم که آن را و یا دفاعیات دیگر را که مائیس شده نیست و به خط خود ایشان است. درمی‌آورند و شروع به دفاع می‌فرمایند. حال جایی که بگفتیم از صدائعات در اختیار خودشان است و بنده ندیده‌ام و قسمتی هم گفته‌اند و در پرونده ضبط است نمی‌شود منجز آن تعیین نمود که حلاجی شده‌ها، ذکر نشده‌ها، کدامند. این بیانات تیسار ریاست دادگاه را که عیناً نوشته بودم برای موکلم خوانتم. ایشان فرمودند: «امروز جلسه سه‌ام دادگاه است. دو جلسه پیش از ظهر و بعد از ظهر، سه جلسات کوتاه، عنایت فرمایند که بتوانم دفاعیات خود را به عرض دادگاه برسانم و عوض خواندن مطالب گذشته و صرف وقتی که برای آن در نظر دارند به عمل آورند به عرض من گوش دهند و بزرگی فرمایند. این است که بر حسب وظیفه این مطلب را در میان گذاشتم و هیچ‌گاه از لطف و عنایت ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم خود را محروم و مهجور نمی‌دانم.

رئیس: در هر لحظه و بیان استنباط می‌شود که جز تحمیل اراده و تعیین تکلیف برای دادگاه مطلب نازده‌ای نیست. دادگاه برای اثبات اینکه لایحه‌ای را که صبح آقای دکتر مصدق عنوان نموده و چند سطر آن را قرائت کردند و موضوعی را که اکنون ایشان و شما، وکیل مدافع تسخیری ایشان، استناد نموده، مبنای دفاع خواهد بود و دادگاه اظهار داشت این مطالب مکرر در مکرر گفته شده و در صلاحیت تصمیم اتخاذ گردیده و دیگر اجازه رجوع به آن داده نخواهد شد. عیناً قرائت شود که ملاحظه نمایند که کلمه کلمه جز آنچه که در این مدت تکرار شده و امروز صبح نیز خواننده شده است با نیست که در صورت اثبات پاسخ این تقاضای وکیل مدافع داده شده است. اما راجع به دفاع از کیفرخواست همان‌طور که مکرر تصدیق شده و اکنون نیز نباید می‌شود و قبل از تقاضای شما هم خود دادگاه بیان داشت، متهم و وکیل مدافع آزاد هستند در حدود کیفرخواست هر طور مایلند به شرط آنکه از موضوع خارج نشوند دفاع نمایند. اما راجع به پاسخ بیانات خارج از موضوع دادستان، باز اگر مطلبی باشد و گفته نشده باشد، چنانچه قبل از تقاضای شما بیان شد دادگاه مانعی نمی‌بیند. اکنون گوش کنید به قرائت قسمتی از لایحه و بیانات آقای دکتر مصدق که مربوط به همان اصل ۴۶ است و عیناً جمله به جمله همان است که صبح می‌خواستند بخوانند.

در این موقع منشی دادگاه قسمتی از اظهارات دکتر مصدق را راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که هنگام اعتراض به صلاحیت دادگاه ایراد شده بود قرائت کرد. سپس رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت: «شرحی را که خوانده شد ممکن است با همان لایحه‌ای که در کیف آقای دکتر مصدق است تطبیق نمایید و اگر نکته‌ای تفاوت دارد مجدداً اظهار نمایند و اگر اظهاراتی دارند که در آنجا گفته نشده بیان کنند.»

سرهنگ بزرگمهر نیز عین این اظهارات را به دکتر مصدق که سر خود را روی میز گذارده و توجهی به جریان دادگاه نداشت اظهار داشت و پس از جلب توجه ایشان رئیس دادگاه گفت:

آقای دکتر مصدق، ملاحظه فرمودید که عین فرمایشانی است که صبح نصه دانستید قرائت فرمایید. حالا می‌فرمایید دادگاه تحت نفوذ قرار گیرد و باز برگردد به صلاحیت؟

دکتر مصدق: هیچ وقت آقا بنده چنین جسارتی نمی‌کنم که دادگاه در تحت نفوذ یک زندانی قرار گیرد؛ هیچ وقت چنین جسارتی نمی‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط جواب بنده را بنهید.

دکتر مصدق: طرز استدلال همیشه پائینی منطقی با...

رئیس: بنده استدعا می‌کنم فقط جواب بنهید این بیانی است که صبح جناب عالی فرمودید و حالا می‌خواهید تکرار کنید؟

دکتر مصدق: ابدأ تکراری نیست.

رئیس: پس درآورد آن را بخوانید تا با اظهارات قبلی شما تطبیق شود.

دکتر مصدق: اجازه بنهید آن را من امشب بینم و آن را تطبیق کنم و هر چه در آنجا گفته شده است آن را خارج کنم و بقیه را بگویم. این مرد در باب رفتن به امریکا و لاهه بمن نسبتهایی داد.

رئیس: اجازه بفرمایید یکی یکی. الان اعتراض شما این بود که ما اجازه نمی‌دهیم شما راجع به مسأله اول کیفرخواست که مربوط به عدم اجرای دستخط همایونی بود صحبت کنید. الان ملاحظه می‌فرمایید که خواندند و دیدید همانها است که قبلاً گفته‌اید. حالا که فهمیدید که همان سابق است، می‌فرمایید: «وقت بدهید من آنها را تطبیق کنم.»

دکتر مصدق: پس این را می‌خوانم، اما بشرطی که جلویم را نگیرید.

رئیس: بشرط اینکه تکرار مکررات نباشد.

دکتر مصدق: خیر؛ بنده آنچه را گفته شده ابدأ تکرار نخواهم کرد.

رئیس: بنده هم ابدأ اجازه نمی‌دهم که به موضوع صلاحیت برگردید و به موضوعی که حل شده و دادگاه قرار صادر کرده بپردازید.

دکتر مصدق: پس اجازه بنده قسمت اول عرایض...

رئیس: قسمت دوم را راجع به کیفرخواست می‌خواهید صحبت کنید؟

دکتر مصدق: جناب عالی اجازه بفرمایید.

رئیس: خواهش می‌کنم.

دکتر مصدق: عرض کنم اصلاً می‌گویند زمانه خودش حلال مشکلات است. به جهت اینکه امشب اگر شما تشریف بردید به حال من قدری فکر کردید، فردا خودتان حل خواهید کرد. حالا، خوب، بنده که کاری نمی‌توانم بکنم.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بعد از صحبت ایشان بفرمایید.

سرتیپ آزموده: دو کلمه بیشتر نیست.

رئیس: باند پیرای بعد.

سرتیپ آزموده: مربوط به همین جااست. دو کلمه بیشتر نیست. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: پس خواهش می‌کنم مختصر بفرمایید و طوری هم بفرمایید که منجر به جواب مجدد ایشان نشود. سرتیپ آزموده: بنده باید حقیقتی را اذعان کنم و آن این است که در چنین تنگنایی تاکنون گیر نکرده بودم. باید

تصدیق کنم که آقای دکتر مصدق الحق خوب به سرکار سرهنگ بزرگمهر تعلیمات داده‌اند. بنده باید صریحاً به عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که هر اندازه گذشت فرمایید، هر چه قدر صبر و حوصله بفرج بعید و هر اندازه نزاکت بفرمایید، دکتر مصدق و وکیل مدافع او بیشتر سوءاستفاده می‌کنند.

دکتر مصدق: «حسن استفاده» بفرمایید تا راحت شوند.

سرتیپ از موده: در نیم ساعت قبل جریان دادگاه به آنجا رسید که آقای دکتر مصدق دفاعی ندارند به عمل بیاورند...

دکتر مصدق: این را شما فرمودید.

سرتیپ از موده: ... نشستند و صریحاً گفتند: «از فردا صبح هم حاضر نمی‌شوم.»

دکتر مصدق: اگر اجازه ندهند.

سرتیپ از موده: به وکیل تسخیری او اعلام فرمودید به دفاع بپردازد. او بلند شد. آنچه نتیجه گرفتیم این بود که خود سرکار سرهنگ بزرگمهر فرمودند ناقص عقلمند. چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ سواد و چه از لحاظ تجربیات خود را شایسته انجام وظیفه در این دادگاه نمی‌دانند. ریاست محترم دادگاه باید توجه بفرمایند یا اینجا بساط شوخی و مسطره است و یا یک محفل رسمی است که باید هر کس که هر سخنی می‌گوید روی هر کلمه‌اش تفکر نماید که چه می‌گوید. دادستان این دادگاه از بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر چنین استنباط نمود که این وکیل مدافع مانند سوکل در برابر کیفرخواست دفاعی ندارد. چنین انتظار داشت که بلافاصله به وکلای محترم مدافع تیمار سرتیپ تسلی ریاضی که باید در اینجا بگویم در واقع اینجانب از آنان شرمند اعلام فرمایید به دفاع بپردازند. اعلام تنفس فرمودید. پس از تنفس باز هم یا نهایت بزرگواری اعلام فرمودید منم روی کیفرخواست دفاع نماید. حتی اجازه فرمودید روی بیاناتی که دادستان این دادگاه خارج از کیفرخواست نموده و به‌ناچار و اضطرار از این بیانات را نموده هر حرفی دارند بزنند و اعلام فرمودید حتی بدسی جلسه قبل برگردیم قرار صلاحیت دادگاه را بشنویم. ولی ملاحظه شد باز هم سرکار سرهنگ بزرگمهر برپاخاست و باز هم جملاتی را سرهم بافت که مجبورم صریحاً بگویم این منم و این وکیل مدافع جز تضییع وقت دادگاه، جز مسخرگی، جز اظهار جملاتی که در دکان هیچ عطاری پیدا نمی‌شود کار دیگری ندارند.

مصرأ از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به این وضع نامطلوب خاتمه دهند. همان طوری که فرمودید، منم و وکیل مدافع حق ندارند برای دادستان یا دادگاه تکلیف معلوم کنند. تا چه موقع من می‌توانم اینجا بنشینم به مسخرگی آقای مصدق گوش کنم و حتی بگویم بیانات دادستان ارتش خیانت به ملت ایران است؟ اینجانب جداً به این جریان اعتراض دارم. اینجانب بیانات امشب دکتر مصدق و وکیل تسخیری او را کافی می‌دانم. برای اینکه قانوناً به منم دیگر حق دفاع بدهید و او را از این بلا تکلیفی نجات دهید، دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، اینکه اظهار داشتید که «بعین ندارم آنهايي که در پرونده پابگانی است و اکنون منشی دادگاه قرائت نمود با اصل تطبیق نمایید» لازم است متذکر شوم عین نسخه ماشین شده‌ای است که شما پس از قرائت در دادگاه امضا نموده و به دادگاه داده‌اید. اکنون تردید آن نزد ادرسان جز به اتلاف وقت تعبیر دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

دکتر مصدق: عرض کردم آن یادداشت خود را که دارم، الآن می‌بینم چیزهایی که خوانند اینجانب تکرار نبود اگر چیزی بود که در آنجا گفته نشده بود عرض بکنم.

رئیس: اکنون بیانی که می‌خواستید قبل از اظهارات دادستان بفرمایید: بیان کنید.

دکتر مصدق: می‌خواستم به‌نسبت‌هایی که به‌بنده داده بود در باب مسافرت لاهه و امریکا، سوءاستفاده‌ای که بنده کردم، در این باب توضیح دهم.

رئیس: بفرمایید توضیح دهید. البته در نظر بگیرید که گفته‌اید یا نگفته‌اید.

دکتر مصدق: هیچ نگفتم، هیچ. اگر آقا کلمه‌ای شنیده باشید که بنده گفته باشم عرض نمی‌کنم. رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق یک دسته روزنامه‌اطلاعات که بعضی مطالب مربوط به جریان مشروح دادگاه نظامی آن با خط فرمز مشخص شده بود از کیف خود بیرون آورد و پس از تنظیم پاره‌ای اوراق دیگر که با خط خود روی آن یادداشت‌هایی کرده بود چنین اظهار داشت:

این عین اظهارات آن مرد است که نسبت‌هایی به‌من داده بود. من از روی این روزنامه‌اطلاعات تمام آن اظهارات را می‌خوانم و دو کلمه جواب می‌دهم. این یک قسمت اولش مربوط به آن فرمان مجعولی است که در مذاکره ایشان فرمودند که گفتند بنده جعل فرمان کردم. بعد می‌خواستند دست مرا ببرند و بنده را در کشیک‌خانه چوب زدند و تنبیه کردند و تا حال هم هیچ عرض نکرده‌ام.

راجع به‌بیانات جلسه ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۴:

گرچه مردم ایران به‌احوال و اخلاق آشنا هستند و من روی همین اصل چهار مرتبه به تعابثگی مردم تهران در مجلس شورای ملی مفتخر بوده‌ام، ولی لازم است مطالبی که آن مرد در حقم گفته است از روی متن نطق او قرائت کنم و جوابی که مقتضی است عرض کنم تا مردم بدانند من چه کاره بوده‌ام.

[دکتر مصدق شماره‌ای از روزنامه‌اطلاعات را از کیف خود خارج نمود.] این بیان این مرد است که از روی روزنامه‌اطلاعات می‌خوانم و جواب عرض می‌کنم. این مرد گفته، یعنی بیان ایشان است:

این مرد که همه‌کس را جاسوس و اجنبی‌پرست می‌خواند، منابع موثق درباره‌اش می‌گویند به‌سابقه خدمت در دربار سلاطین قاجاریه متصدی مقام دیوان استیفاء گردید و به علت جعل فرمان از طرف شاه وقت مورد غضب قرار گرفت و فرار شد دست او را به کیفر عمل قطع کردند. ولی به‌وساطت مرحوم حاجی سیدعلی اکبر نفرسی که از اجله علمای وقت بود به‌این اکتفا شد که در کشیک‌خانه چند ضربه شلاق به‌او بزنند تا دیگر به‌ولیعنت خود خیانت نکند.

حالا جواب عرض می‌کنم فرمان مجعول در چه موضوعی بوده و حاج سیدعلی اکبر نفرسی به‌چه مناسبت وساطت کرد باید توضیح داده شود تا حقیقت بر مردم که آن را از دهان یک دادستانی می‌شنوند معلوم و روشن گردد.

بیان: داستان سه‌هزار اشرفی که برای اخذ فرمان طایف مجعول وقت زمان می‌بایستی به‌شاه وقت پیشکش شود و سه‌هزار شاه‌ی سفید را مطلقاً ساخته و در کیسه‌های ریخته به‌مخزانه تقدیم نموده که بعد حقیقت کشف شد، هنوز در خاطرات معمرین باقی است. تفصیل آن اخیراً در کتابچه‌ای منتشر گردید.

جواب: آیا بهتر نبود که از آن معمرین تحقیقات می‌نمود و موضوع را با ذکر نام و نشان آنها در

دادگاه می گفت و مردم را حواله به کتابچه معمول نمی کرد؟ آیا این سدهزار اشرافی را من خود می بایست تقدیم کرده باشم؟ در این صورت برای چه کار؟ اگر اشخاص دیگری پیشکش نموده اند من چه سستی برای گرفتن آن و تحویل به خزانه داشتم؟ و آن خزانه دار که بود تا در موقع تحویل فرقی بین شاہی سفید طلا از حیث وزن و ساخت و ضرب با اشرافی طلا نگذاشت؟ و بعد این مطالب چگونه کشف گردید؟

این مطالب و امثال آن تمام نسیتهای بی اساس و ناروایی است که من هر وقت خواستم به وطن خود خدمتی بکنم مخالفتیم آنها را جعل کرده و منتشر نموده اند. زاید است عرض کنم که قسمت مهمی از این مطالب بی اصل در دوره شانزدهم تقبیه بعضی از نمایندگان آن دوره جعل و در جلسه علنی مجلس گفته شد. اینجانب از انتشار آنها در رادیو جلوگیری ننمودم تا مردم بدانند حال و حکایت از چه فرار است و چگونه حاضر می شوند برای انجام مقصود از هر وسیله ولو جعل این قبیل مطالب که به افسانه شبیه تر است استفاده نمایند.

چیزی که این مجمولات را به یک مبداء منتهی می کند این است که وقتی با هیئت نمایندگی ایران وارد لاهه شدیم، خبری از ایران در آنجا منتشر شد که ضارب آقای امام جمعه تهران در دادسرا اقرار نموده که دکتر مصدق مبلغی برای ارتکاب جرم به او داده. حال باید دید گنه دستگاه شهریارانی و دادستان وقتی که خود اینجانب متصدی کار بوده ام چقدر برخلاف مصالح مملکت کار کرده اند که ضارب مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران چنین اقراری بکنند و از انتشار آن به اعضای دیومانی بین المللی دیوان دادگستری بفهمانند که آن کس که در رأس نمایندگی ایران به لاهه رفته کسی است که مجرم است و دفاع او از حقوق ملت ایران ارجح و ارزشی ندارد. اکنون تکرار مطالب گذشته در این دادگاه شاید روی همین نظریات باشد که بدینجا ثابت شود در ایران مردمی نیستند که عازف به حق خود باشند. مردم ایران را با سیاست چه کار؟

یک مردمی دارای سوابق بد و سوء اعمال مدنی یک عده چاقوکش را دور خود جمع نمود و حرفهایی زد و اختیاراتی به زور از مجلس گرفت و لویایی تصویب نمود که هیچ یک از آنها مورد قبول ملت ایران نیست. همین حرکات بد و سیئات اعمال او بود که روز ۲۸ مرداد مردان وطن پرست خواستند او را به جزای خود برسانند که به قول آن مرد برخلاف وجدان از خانه فرار کرد و آن را مردمان نه تنها خانه او و کسانش بلکه چند خانه دیگر را هم در آن حدود غارت کردند. اکنون هم در دادگاه نظامی به واسطه سوابق سوئش تحت محاکمه می یابند.

او گفت: پس از چندی متهم به هندوستان عزیمت نمود. پس برای تصدی وزارت عدلیه به تهران احضار گردید. او از طریق جنوب به سمت تهران عزیمت نمود. در شیراز از عزیمت به تهران منصرف شد. این موقعی بود که فرمانفرما به علت حمایت از جمعی محبوبین عشایر جنوب مطرود واقع شده و به تهران رفته بود و دیگر نمی توانست در آنجا بماند. وجود یک فرمانفرمای جوانتری برای فارس مورد احتیاج بود که در این موقع مصدق السلطنه خواهرزاده فرمانفرما بدین سمت انتخاب شد و والی همان منطقه شد که طبق اظهار متهم در آن موقع و در آن زمان هر چه نمایندگان خارجی می خواستند به مأمورین فارس دیکته می کردند و آنها اجرا می کردند.

مصالح السلطنه نیز تمام از ادبخواهان تنگستانی و فارسی را به نفع سیاست خارجی از پا فرآورد. به همین جهت نماینده یکی از دول خارجی در شیراز نامه‌ای به وزیر مختار آن دولت در تهران نوشته و توصیه می‌نماید در ابقای او به‌ویگیری فارس نزد رئیس‌الوزرای وقت پافشاری نماید.

اکنون جواب: اینجانب هندوستان نبوده‌ام. بعد از تشکیل دولت و توقیف الدوله از ایران به اروپا رفتم. پس از هجده ماه اقامت خود در سویس تلگرافی از مرحوم مشیرالدوله رئیس‌الوزرای وقت رسید که برای تصدی وزارت عدلیه به ایران مراجعت کنم. من آن را رد نکردم. برای اینکه سه‌ماه قبل از آن می‌خواستیم از طریق قفقاز به ایران آمده پس از تصفیه امور خود برای همیشه از وطن عزیزم دور شوم. تا نقلیس هم رفتم. ولی بستگی راه قفقاز سبب شد که مجدداً به سویس مراجعت کنم. از قبول خدمت می‌خواستیم این استفاده را بکنم که از راه هندوستان به ایران آمده مقصودی که داشتیم انجام دهم.

به‌ورود شیراز چون والی وقت مرحوم فرمانفرما استعفا داده بوده از طبقات مسخلفه عده‌ای به تلگرافخانه رفته انتصاب اینجانب را به ایالت فارس از دولت خوانستار شدند. در آن وقت هر کس را که می‌خواستند برای آن ایالت نامزد کنند، تقاضاهای بسیار داشت از قبیل قوه و پول. دولت از من پرسید: «چه می‌خواهی؟ پیشنهادات خود را بگو تا تصمیمی که لازم است اتخاذ کنند.» گفتم: «هیچ. اگر مردم از من حرف بزنند قوه لازم نیست و اگر نتشوند، دخالت من در کارهای مردم نیز بی‌شمار است و باید دیگری به این سمت تعیین شود قوه و پول را هم به او داده بعد از آن عده زیادی آمدند و چنین تصور می‌کردند اگر منافع ایالت را به من صورت بدهند تردیدی در قبول مأموریت نکنم. گفتند که هر ماه ۲,۰۰۰ تومان آقای قوام و ۲,۰۰۰ تومان مرحوم سردار عشایر و ۲۰,۰۰۰ تومان در سال مرحوم نصیرالملک از کارهای جاری ایالت که مجموعاً ۶۸,۰۰۰ تومان در سال می‌شد به من خواهند داد. ماهی ۶,۰۰۰ تومان هم که در سال ۷۲,۰۰۰ تومان می‌شد حقوق ایالتی بود که جمعباً حقوق دولت و رسومات ایالتی بر ۱۴۰,۰۰۰ تومان در سال بالغ می‌گردید. در صورتی که حقوق وزارت عدلیه در ماه ۷۵۰ تومان و در سال ۹,۰۰۰ تومان بیشتر نبود.

نتیجه مذاکرات این شد که نه من چیزی از این اشخاص بگیرم و نه آنها از مردم چیزی بخواهند. بدولت هم پیشنهاد کردم ۲,۰۰۰ تومان از حقوق ایالتی را کسر کنید و فقط ماهی دوهزار تومان بدهند که آن هم مصرف پذیرایی مردم و ناهار و شامی بود که در آن وقت ایالت می‌پرداخت. من تمام وجوهی که رؤسای عشایر آنجا به عنوان وجه‌الضمان زور به تنسولگری انگلیس داده بودند گرفتیم و به آنها مشرد کردم. وقتی مرحوم مشیرالدوله از کار کناره‌جویی نمود و مرحوم سیه‌دار سردار منصور دولت خود را تشکیل داد، من می‌خواستیم که از کار کناره‌جویی کنم و تصمیمی که برای مهاجرت از ایران داشتم اجرا کنم. رئیس‌الوزرای وقت یعنی سیه‌دار از من خواهش نمود که از خدمت هم‌وطنان عزیز، در فارس خودداری نکنم. من هم قبول کردم و ماندم. در دوره چهاردهم تقبینه که من راجع به اعتبارنامه یکی از نمایندگان مخالفت کردم. آن نماینده نامه‌ای از سفارت انگلیس در مجلس ارائه نمود که برای رفع هرگونه سوءتفاهم عین نامه را می‌خوانم.

به عنوان مرحوم سبهدار سردار منصور، رئیس الوزرا

فدایت شوم. پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت، زحمت می‌دهد که از فرار نلگرافی که قنصل انگلیس مقیم شیراز مخایره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند از قرار واپورتهایی که از قنصل انگلیس شیراز می‌رسد حکومت معظم له در شیراز خیلی رضایت بخش بود. اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که نلگرافی بمعزیه آلبه مخایره فرموده خواهش کنند که بمحکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد.

عسکر زمان

من نه از تلگراف قنصل خبر داشتم نه از این نامه. با شرح مفصلی که از بودجه ایالتی فارس داده شد، برای من غیر از ضرر فایده‌ای متصور نبود که بخوایم به کار خود ادامه دهیم.

پهنازه او می‌گوید که از حقوق نخست‌وزیری استفاده نکرده است. غرض من کم این ادعا صحیح باشد؛ او از استفاده ماهی ۳۰۰۰ تومان حقوق صرف نظر کرد. ولی ماهی بیش از چند میلیون ریال بمشاورین مخصوص و کلیه وابستگان آنها پرداخته است. اگر این متهم مالیات و اقسای اسلاک و دارایی خود را پرداخته بود و اگر مرد خیری بود، چگونه آن اندازه استطاعت مالی بهمه زده است که قادر باشد به گفته خود مخارج یک اردویی را در دیوان لاهه بپردازد؟ صرف نظر از اینکه این راهم دروغ می‌گوید هزینه رفتن و برگشتن این آقا بمخارج از کشور تا آنجایی که اطلاع حاصل شده است بمشرح زیر است:

الف - هزینه‌های مسافرت به آمریکا و شورای امنیت:

طبق تصویبنامه شماره ۱۹۲۲ مورخ ۳۰/۷/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند مبلغ ۵۰۰۰ دلار بابت هزینه سفر هیئت اعرامی ایران به نیویورک در اختیار دکتر سنجابی و اللهیار صالح قرار گیرد. بموجب تصویبنامه شماره ۲۱۵۴ هیئت وزیران مبلغ ۵۰۰۰ دلار برای سرانخبان پیشکار آقای دکتر مصدق پرداخت شده است.

بموجب تصویبنامه ۲۱۵۴ مبلغ ۵۰۰۰ دلار دیگر هم در اختیار هیئت نمایندگان گذاشته شده است.

بموجب تصویبنامه شماره ۲۴۸۰ بهای بلیط هواپیما جهت همراهان آقای دکتر مصدق به آمریکا بمشركت هواپیمایی پرداخت می‌گردد.

بموجب تصویبنامه ۴۰۱۸ مبلغ ۱۲۸۲۵۰ ریال هم ارز ۳۹۲۶ دلار بقیه مصارف هزینه شورای امنیت از محل اعتبار دولت پرداخت شده است.

اکنون جواب عرض می‌کنم.

جواب: بر طبق تصویبنامه مورخه ۲۳ مهرماه ۱۳۳۰ برای مخارج مسافرت آمریکا ۵۰۰۰ دلار و همچنین شماره ۲۱۵۴ برای مخارج مزبور ۵۰۰۰ دلار و شماره ۴۰۱۸ از بابت بقیه مخارج مسافرت

۲۹۵۲ دلار که بنا به گفته آن مرد مجموعاً ۱۳۹۵۴ دلار می‌شود و عدهٔ مسافری غیر از اینجانب و همراهانم چهارده نفر و مدت مسافرت من ۲۶ روز بوده که با تمام مخارج و اتعاماتی که داده شده بهر یک از مسافرین ۲۲ دلار در روز و بهر مسافر برای تمام مدت مسافرت ۱۰۰۰ دلار رسیده است که بر طبق تصویرنامه شماره ۹۹۲۲ متصدی حساب آقایان اللهیار صالح و دکتر سنجایی بوده‌اند و بعد از آقایان مزبور متصدی حساب به عهده آقای عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات و گذار شد که ایشان در تهران صورت کلیه حساب و اسناد خرج آن را منظم و مرتب تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند. اسامی اعضای هیئت به شرح ذیل است: آقایان اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر سنجایی، دکتر منین دفتری، جواد بوشهری، دکتر مصباح‌زاده، عباس مسعودی، دکتر فاطمی، اسدی، بیات، مهندس حسینی، شفا، دکتر سیهدی.

از آنچه گذشت معلوم شد که برای مخارج هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت بمسوجب سه تصویرنامه مبلغ ۱۳۹۵۴ دلار پرداخته شده که اگر آن را به لیره تبدیل کنیم و هر لیره را مساوی با ۲ دلار و ۸ سنت حساب نماییم، کلیه مخارج هیئت نمایندگی از ۵۰۰۰ لیره بیشتر نمی‌شود. بنده اینجا یک توضیح می‌دهم که این ارقام طبق اظهارات خود آنها متصدی حساب هم من نبودم، بلکه آقای مسعودی بودند. من هم که در آن موقع با گرفتاری نمی‌توانستم با آقای مسعودی تماس بگیرم و حساب را خود ایشان کاملاً رسیدگی می‌نمودند.

اکنون توجه فرمایند به ماده ۱۰ بودجه سال ۱۳۱۲ که در مجلس شورای ملی یدین قرار تصویب شده است:

الف - مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره از محل ذخیره مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می‌شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آید، از قبیل اعزام هیئتی به زنی برای مدافعه حقوق مذکور و استشاره یا متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل، پرداخته به خرج منظور دارد.

هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت در سال ۱۳۳۰ غیر از خود اینجانب مرکب از چهارده نفر بودیم. هیئت نمایندگی ایران مأمور جامعهٔ ملل در سال ۱۳۱۲ من فقط دو نفر را می‌شناسم که یکی آقای حسین علاء وزیر فعلی دربار شاهنشاهی بود و دیگری مرحوم داور. مخارج هیئت نمایندگی اینجانب ۵۰۰۰ لیره شد. و مخارج هیئت نمایندگی سال ۱۳۱۲ مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره که درست هفت مقابل مخارج هیئت نمایندگی ایران در سال ۱۳۳۰ بوده است. نتیجهٔ مأموریت آن هیئت این شد که در مراجعت به تهران امتیاز شرکت نفت جنوب برای من و دو سال تمدید شود و نتیجهٔ مأموریت هیئت نمایندگی سال ۱۳۳۰ این بود که دولت انگلیس در شورای امنیت مغلوب شد و بعدیوان بین‌المللی دادگستری لاهه هم که مراجعه نمود در آنجا محکوم گردید. حال ببینیم که مدافعین حقوق ملت ایران را چطور زندانی کرده...

و نهنس: از موضوع خارج نشود.

دکتر مصدق: بسیار خوب؛ خارج نمی‌شوم. فقط عرض می‌کنم بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. و اما راجع

به تصویب نامه شماره ۲۹۵۲ که مبلغ ۵۰۰۰ دلار به نرخ رسمی به نمایندگی اینجانب آقای محمد شرافتیان فروخته شده شرح واقعه این است که هیچ کس تصور نمی کرد هیئت نمایندگی ایران بتواند در شورای امنیت غالب شود با این حال اگر نمی رفتیم...

رئیس: کافی است آقا! باز هم از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: حساب خودم را دارم می گویم.

رئیس: حساب شما چه کار دارد با سیاست؟

دکتر مصدق: آخر این مرد اتهام زده که من ۵۰۰۰ دلار گرفته ام. بایستی جواب بدهم.

رئیس: ولی خواهش می کنم داخل سیاست نشوید.

دکتر مصدق: آقا، این که سیاست نیست؛ این حساب خودم است.

رئیس: بسیار خوب؛ ما قبول داریم. حالا از این موضوع بگذرید.

دکتر مصدق: بطور بگذردم؟ این مرد گفته به نمایندگی من ۵۰۰۰ دلار پرداخته اند.

رئیس: آقا به ما چه مربوط است؟

دکتر مصدق: به خودم که مربوط است.

سرتیپ آزموده: اجازه می فرمایید بنده دو کلمه عرض کنم؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: ایشان ضمن اظهاراتشان گفتند که «من هزینه مسافرت شورای امنیت را از جیب خود پرداخته ام» بدین جهت بنده آن تصویب نامه را...

دکتر مصدق: من می گفتم آقا هزینه مسافرت شورای امنیت را من پرداخته ام؟ عرض کردم هزینه خودم و فرزندانم را دادم. ایشان گفتند من ۵۰۰۰ دلار گرفته ام و حالا باید توضیح بدهم.

رئیس: قبول آقا، بفرمایید ولی ما را به شورای امنیت نکشید.

دکتر مصدق: خیر، قربان. چه کار دارم به شورای امنیت خدا لعنتش کند.

رئیس: خلاصه بفرمایید.

دکتر مصدق: اما راجع به تصویب نامه شماره...

رئیس: فرمودید آن را.

دکتر مصدق: نگفتم.

رئیس: فرمودید که ۵۰۰۰ لیره...

دکتر مصدق: به نرخ رسمی به نمایندگی اینجانب فروخته شده. شرح واقعه این است که...

رئیس: باز به ما مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بسیار خوب. دیگر عرضی نمی کنم. حالا می پردازم به مطلب دیگر.

لذا قبل از رفتن اعلام کردم که من با پسر و دخترم که طبیب و پرستار من بودند با خرج خود آن مسافرت را می کنم. در نیویورک با آنکه چندان مورد احتیاج نبود بمسرخانه رفتم و اطافی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در سفر آمریکا در آن تشریف داشتند بمن دادند. چون در مسرخانه بودم و نمی توانستم بمنزل اشخاص بروم و کارت بگذارم، هر کس اظهار لطفی نمود و بمسرخانه

تشریف آوردن من هم رفتن برای اظهار تشکر و امتنان، چون دیدم مخارج ما خیلی بالا می‌زند...

اینجا را حذف کردم. اینجا هم کنار. [خنده حضار]

فورا به آقای کاظمی نایب نخست‌وزیر تلگرافی کردم که مبلغی که بموجب تصویرنامه به نمایندگی اینجانب داده شده از او بگیرند و هم‌اکنون ریالی آن را که داده بود به او مسترد و تصویرنامه را لغو نمایند. این کار هم شد من دیناری از بابت مخارج خود و دو نفر همراهانم از دولت نگرفتم. متجاوز از ۵۰۰۰۰ تومان خرج کردم و حتی یک دست لباس هم از این مبلغ برای خود نخریدم. زاید نیست که اضافه کنم آقای ژرژ مگی یک راديو بمن هدیه کرد و من هم به ایشان یک پارچه فرش که در آمریکا خریداری شد برای ایشان فرستادم. آن راديو را به قیمت تهران ۶۰۰ تومان قیمت کردند که این وجه هم در حساب مخارج مسافرت نوشته شده. همچنین از مصر به تهران که بساط‌طیاره دولت مصر آمدم قیمت بلیط خود و پسر من را به آقای سعودی پرداخته‌ام که ایشان در حساب برده‌اند.

تا روزی که متصدی کار بودم اگر چیزی بمن اهدا نمودند که ناگزیر از قبول آن بودم، مثلاً هدیه دولت مصر، آنها را همواره باستانی فرستادم، آنچه هم که کتاب بود به کتابخانه‌های ملی اهدا نموده‌ام. من دیناری به مشاورین خود و بستگان آنها نپرداخته‌ام و گفته‌های آن مرد را قویاً تکذیب می‌کنم. آنچه در نظر دارم این است که قبل از رفتن به آمریکا تصویرنامه‌ای صادر شد که مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ ریال از اعتبار دولت توسط آقای امیر علانی وزیر دادگستری صرف مخارج سرتی شود که ایشان ۷۰،۰۰۰ ریال از آن را به کسی دادند و بقیه را نپرداختند که موجب گله‌مندی آن شخص از من شد. چون تصمیم گرفتم که از اعتبار دولت دیناری صرف مخارج سرتی نشود موقعی که می‌خواستم به لایحه بروم مبلغ ۲۰،۰۰۰ ریال از مال خود به حساب‌داری نخست‌وزیری دادم و هیئت وزیران آن تصویرنامه را باطل نمود و از حساب‌داری نخست‌وزیری سند گرفتم که در مدت تصدی من دیناری از اعتبار دولت صرف مخارج سرتی نشده که آن سند جزو نوشتجاتم بود و برده‌اند.

اما راجع به مالیات املاک خود که آن مرد گفته است نپرداخته‌ام، عرض می‌کنم که من دیناری از بابت مالیات به دولت بدهکار نیستم. در نظر دارم که در سال ۱۳۲۵ به واسطه خشخوش حسابی ۳۰۰۰ تومان هم اضافه از مالیات پرداخته بودم که آن را از بابت سالهای بعد حساب نکردند. اکنون در این دادگاه اعلام می‌کنم اگر آن مرد گفته‌های مرا روی تحقیقات و مدارک تکذیب نمود معادل پستی دولت به آن مرد به عنوان جریمه بپردازم. و اگر تکذیب نکرد، بر خلاف انصاف و برخلاف صورت بمن نسبت دروغ‌گویی داده است.

رئیس: اکنون جلسه را ختم می‌کنیم. آقای دکتر مصدق البته برای دفاعیات فردای خودتان امیدوارم مطالعه فرمایید که مطالب تکرار نشود.

دکتر مصدق: خیر، قربان، تکرار نمی‌شود، ولی من هم باید حرف خودم را بزنم.

مقارن ساعت ۸ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسه آینده به صبح سه‌شنبه ۲۴ آذر موکول شد.

۱) از چندی قبل که کارهای دایمی خبر نگاران جراهد توسط مأمورین محافظ دادگاه جمع‌آوری گردید، دیگر به‌مطابق روزنامه‌ها گزارش دایمی ورود به دادگاه داده نشد. بلکه همه روزها از طرف دفتر نخست‌وزیری گزارش روزانه به‌خبر نگاران داده می‌شد. صبح آن روز (۲۳ آبان) کارتهای سفیدین جراید داخلی مطابق ساعت ۱۰ صبح توزیع گردید در حالی که جلسه دادگاه از ساعت ۹:۴۰ تشکیل شده بود و لذا قبلی خبر نگاران جراید وارد تالار جلسه شدند که دادگاه شروع به کار کرده بود. همچنین جهت هیچ‌یک از آنان موفق نشدند از جریانات ابتدای جلسه که طی آن سؤالاتی از دکتر مهدی آذر به‌عمل آمده بود اطلاع یابند.

در این جلسه دکتر آذر در نهایت حوسری بصورت نیمه‌مطلق به‌سؤالات دادگاه در مورد اعلامیه دولته اطلاع از صدور فرمان عزل میبیتگ و نیز اطلاع ۲۵ تا ۲۸ مرداد پاسخ داد و خاطرنشان کرد که به‌علت گرفتاری زیاد در وزارت فرهنگ و کفر این مسئله در باغ فردوس از جریان میبیتگ و باین آوردن مجسمه‌ها بی اطلاع بود از حرامت مهم خارج از دادگاه در آن ایام مسافرت توکسون، سلطان ولایت و توس چه‌مقدور لیسنگک به‌این بود. ستر توکسون با نظرات مردم در نقاط مختلف تهران و مخصوصاً در دانشگاه تهران معاین گردید که طی آن در روز ۱۶ آذر سه دانشجو به‌نامهای فریبت رضوی، کتبی و بزرگانیا در داخل دانشگاه گفته شدند.

نهایت در این روز به‌تنها با شقاوت دستور کشتار دانشجویان را صادر کرد بلکه فائین آنها را نیز مشمول عتابت همامانه قرار داد. هر روز ۲۰ نفر به‌ششماه‌ای به‌شماره ۲۱۶۲۲ از طریق لشکر ۲ زرهی صادر گردید که ضمن آن ستوان یکم ستر سلیمانی به‌اشفاق پاترزه درجندلو و سرباز از افراد دسته جانباز که پیش از دیگران دست به‌خون دانشگاهیان آخته بودند، مورد تشویق واقع گره‌بند و بدریافت مدال و پنداشی شرفی نایل شدند.

۲) دکتر مهدی آذر در نامه‌ای به‌تاریخ ۵۸/۱۶/۲۲ خاطره حضور خود را در دادگاه نظامی مرور کرده است. قسمتهایی از این نامه را نقل می‌کنیم:

زدیگ ساعت ۱۱ صبح بود که گروهان سانی (سررست زندان) مرا با هجده به‌سلطنت آید برود من بدون مطلق زیاد به‌تالار دادگاه احضار شدم و در آنجا زدیگ خبر ورودی تالار پشت میز کم‌هرض دولتی که از قرار معلوم جای همدان و سلطان بود قرار گرفت. در آن طرف تالار، مقابل خود ورودی سرنیب حسین آزموده بسا عده‌ای از اعضای دولت‌سختی ارتش نشسته بودند و تریون هیئت داوران در ضلع شرقی تالار بود. هر دو دکتر مصدق با وکیل مدافعش در مقابلی بیست و قطعات به‌خلاصه سه‌چهار متر از آنها نشسته و سرش را بسوی میز خم کرده بود و توجهی به‌کسی و جایی نداشت.

پس از قرار گرفتن من در جایی که الفس مراقب نشان داده، آزموده مرا به‌اجمال به‌عنوان شاهد به‌حیث وادوان معرفی کرد و بعد از من پرسیدند که آیا صبح روز ۲۵ مرداد در جلسه هیئت دولت حاضر بوده‌ام و در صدور اعلامیه‌ای که آن روز صبح از طرف نخست‌وزیری منتشر شده بود شرکت داشته‌ام یا نه. من گفتم که آن روز صبح در لوبی وقت در هیئت دولت نیروم و اعلامیه قبل از رسیدن من به‌حیث دولت صادر شده بود. (والفأ هم همینطور بود زیرا در آن ایام من در شاه‌آباد شیران منزل داشتم و در آنجا برقی و تلفن نبود تا در صورت لزوم از تشکیل جلسه فوق‌العاده هیئت دولت، آهم صبح خیلی زود باخبرم کنند. به‌این جهت من از اتفاقات شب پیش و تشکیل جلسه فوق‌العاده هیئت دولت بکنی بی اطلاع بودم. صبح روز ۲۵ هنگامی که به‌وزارت فرهنگ و سیدم یکی از اعضای دفتر وزارت خبر داد که از منزل نخست‌وزیر تلفن کرده‌اند که من هر چه زودتر به‌جلسه فوق‌العاده هیئت دولت بروم، من مجدداً چکر تکی را از منزل نخست‌وزیر بر سیدم سر شروع تشکیل جلسه فوق‌العاده تأیید شد و فوراً عازم شدم. در آنجا در اطافی که معمولاً جلسات هیئت دولت تشکیل می‌یافت چند نفر از آقایان وزرا حضور داشتند و معلوم شد که قبل از این جلسه، جلسه‌ای از چند نفر از آقایان وزرا که زودتر خبر شده بودند تشکیل یافته و اعلامیه مورد بحث صادر شده بود.)

در حال من چنانکه گفتم و تماماً از قضیه کودتا و جریان جلسه فوق‌العاده اول صبحگاه روز ۲۵ مرداد در صدور اعلامیه بی‌خبر بودم و در دادگاه دوست گفتم و هیچ فکر و اندیشه دیگری نداشتم. از طرف دیگر آزموده ضمن بازرسوهای مکرری که از آقایان وزرا و من گرفته بود بی‌بره بود که چندانری از آنان در جلسه فوق‌العاده هیئت دولت حضور نداشته‌اند و اعلامیه دولت بعداً به‌اطلاع آنان رسیده است و قصد داشت از این امر انحال کند. و نخست‌وزیر را مهم به‌انجام بدون جلب نظر و همکاری وزرا بسازد و سؤال او از متهم برای تأیید این نظر بود. چنانکه بعد از شنیدن پاسخ من رو به‌دادگاه کرده و گفت: «اینهم یک وزیر دیگر که در جلسه هیئت دولت نیروه و از اعلامیه خبر نگارفته است»

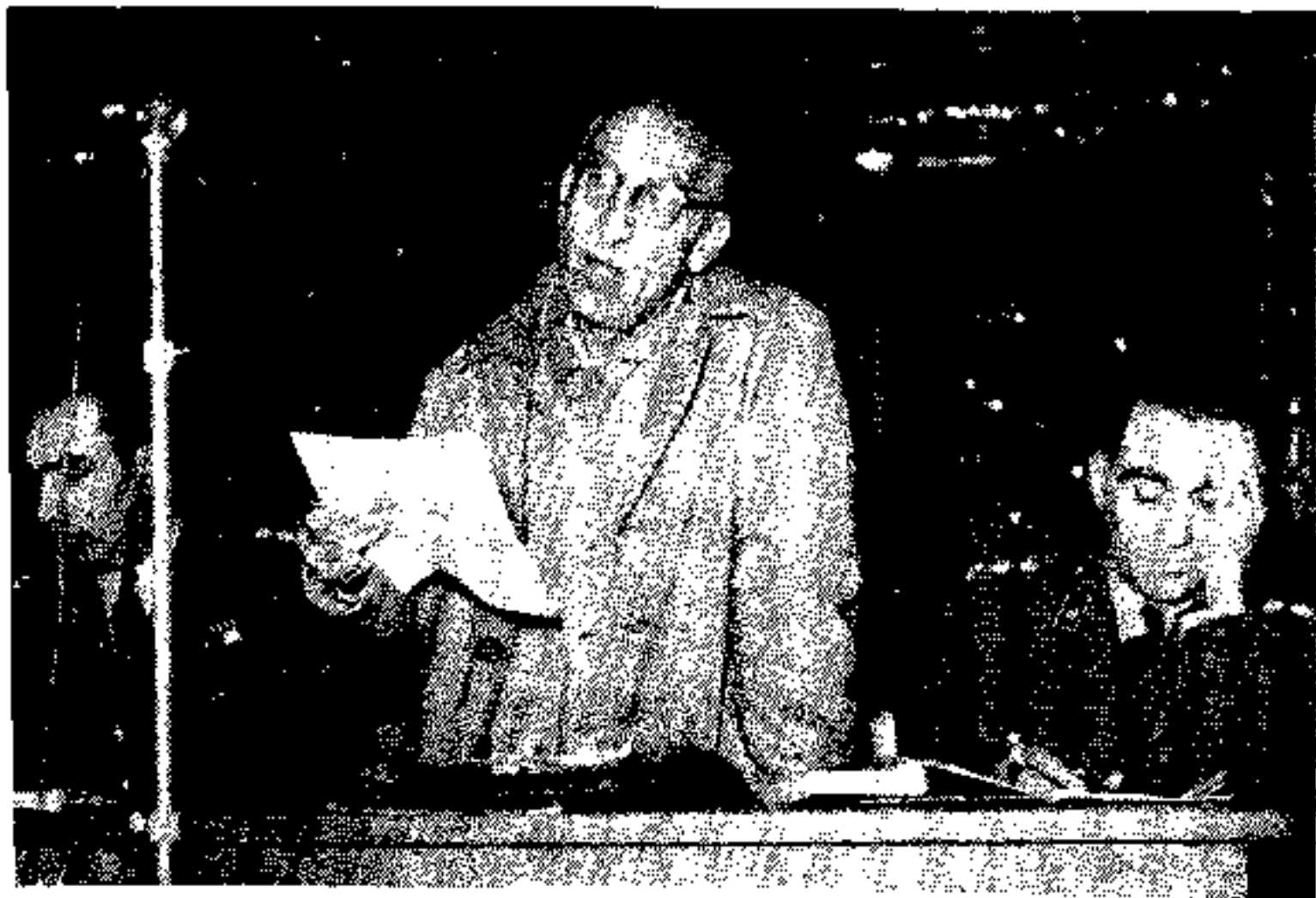
مرحوم دکتر مصدق به‌تصور اینکه شاید من از بیم نفی مسئولیت در امر صدور اعلامیه خود را غایب قلمبند کرده‌ام

سر بلند کرد و خطاب به آژموده گفت که آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ بود و حقوق نخوانده است و از جزئیات قوانین لایحه اطلاعی ندارد و نمی‌داند که ماده ۳۱۷ قانون مجلسی ارتش که شش ماهه را با آن تجدید می‌کند به نفع این است که در صورت اعلامیه ۲۵ مرداد هم شرکت داشته شامل او نمی‌شود. من از این سخن مرحوم مصدق بیگانه‌تر شدم و شرمسار شدم زیرا سخن فرمایش او این بود که من از ترس ماده ۳۱۷ حضور خود را در جلسه هیئت دولت و شرکت در صدور اعلامیه کتمان می‌کنم اما شکر که لطف شما به یاد می‌آید. باین ترتیب که آزموه بلافاصله یا لحنی قبیحانه یا استهزا، بمن گفت که آقا، پس شما که نیواید و از اعلامیه خبر نداشته‌اید چرا اعتراض نگردید؟ من گفتم: اتفاق می‌افتاد که من در مسئوریتی بودم یا به علت دیگری در هیئت دولت شرکت نمی‌کردم ولی بواسطه اعتماد کامل به عمده آقایان وزیر و خود آقای نخست‌وزیر و قبول مسئولیت مشترک تمام مصوبات آنانرا اصولاً با حضور من و خواه در غیاب من بود می‌پذیرتم و بهیچوجه اعتراضی نداشتم به این جواب من مرحوم دکتر مصدق دست بلند کرد و فرمود: آقایان ببینید شما دولتی نمی‌باید که اعضای آن تا این اندازه به هم اعتماد داشته باشند و نسبت به هم حساسی باشند. یا این سخن مرحوم دکتر مصدق آزموه نگاهش بین کرد و گفت: بمن دیگر سئوالی از شما ندارم. بعضی حرفه او این بود که من از دادگاه بروم در این ضمن افسری که مراقب من بود صورت جلسه را از روی میز پیش کشید و با عجله گفت که آقا امضا کنید و جای امضا را نشان داد من می‌خواستم ببینم چه چیز را باید امضا کنم. او تکرار کرد که آقا اسم و سمت خود را بنویسید و امضا کنید در این ضمن تعطیل دادگاه هم اعلام شد و حاضران هر صد بیرون رفتن از تالار برآمدند. دیگر چون وقت تأمل و وقت در وضع دفتر نبود و خوشه‌ای هم در آن به نظر من ترسید امضا کردم و با عجله به سمت مرحوم دکتر مصدق که هنوز در جای خود ایستاده بود رفتم. سر هنگام التماسی از دادیاران بطورم را گرفت که کجا می‌روید؟ گفتم می‌خورم سلامی خدمت جناب دکتر عرض کنم. او بازوان خود را باز کرد و مساحت نمود. من تاچار از همان فاصله سلام بلندی عرض کردم و هر عالم همچنان بی‌مناسبت اجازه مرخصی خواستم. مرحوم دکتر مصدق نظر لطفی بمن انداخت و جواب داد و من با قلبی پر از دو احساس متاضحی شادی و غم بیکران از تالار بیرون رفتم و بسطول پاسدارخانه برگردانده شدم...

بخش هفتم

محکومیت





جلسه سی و یکم

سی و یکمین جلسه دادرسی در ساعت ۶۰ صبح سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۳۲ در تالار باشگاه افسران یادگان نصر تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ پورآذر، دادیار پرونده گفت:

چنانچه مطالبی دارید بیان کنید.

سرهنگ پورآذر: محترماً به عرض می‌رساند: در جلسه روز گذشته تیمسار دادستان از من مراجع به سرمقاله روزنامه کیهان مورخه یکشنبه ۲۲ آذرماه بحثی به میان آوردند و ایراز تأسف نمودند از اینکه روزنامه مزبور در دسترس نبوده که تقدیم محضر دادگاه محترم بنمایند. اینک فعلاً که روزنامه مزبور حاضر است و بررسی سرمقاله آن و بایگانی آن در پرونده خالی از فایده نخواهد بود، تقدیم دادگاه محترم نموده و فعلاً عرضی ندارد.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را بنمایند.

دکتر مصدق: حال مقتضی نیست. اگر اجازه فرمایید، نشسته به بیانات خود ادامه دهم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق در جای خود قرار گرفت و پس از مرتب نمودن نوشته‌های خود این طوری به مدافعات خود ادامه داد:

بیانات آن مرد در جلسه بعد از ظهر ۳۰ آبان دادگاه نظامی

لازم است عرض کنم بنده یک اشتباهی کردم در نطق سابق. این قسمت را که امروز از روی اطلاعات می‌خوانم مربوط به مذاکرات امروز است.

در اینجا دکتر مصدق بیانات دادستان را در جلسه بعد از ظهر ۳۰ آبان به شرح زیر قرائت نمود:

یک نگاه به ارقام فوق که جمعاً مساوی ۳,۸۰۰ لیره و ۲,۶۰۰ دلار و ۵۸,۵۲۳ ریال که بیش از ۴ میلیون ریال می‌شود و آنچه مسلم است، دکتر مصدق بیش از ۴ میلیون ریال از خزانه ملت... الی آخر.

اما جواب من:

برای دفاع از حقوق ملت ایران به سه وکیل مشهور بین‌المللی برای تنظیم جواب عرض حال دولت انگلیس و دفاع شفاهی در دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع شد که چون دو نفر حاضر نشدند در دیوان از حقوق ملت ایران شفاهاً دفاع کنند. فقط و برای تنظیم مقدمه یک لایحه جوابیه به هر یک

از آنها ۵۰۰ لیره داده شد و از لوایح آنها هم استفاده نگردید. ولی آقای پرفسور رولن عضو سنای بلژیک حاضر شده بود که هم لایحه را تنظیم کند و هم در دیوان از آن دفاع نماید.

هیئت نمایندگی ایران قریب ده روز زودتر از روزی که برای حضور در دیوان تعیین شده بود، وارد لاهه شد. علت این بود که چند روز قبل از شروع به محاکمه با آقای پرفسور رولن تماس بگیرند، ایشان نظر خود را نسبت به لایحه جوایبه اظهار کنند و همچنین متخصصین حقوقی و فنی ایران هم معلومات و اطلاعات خود را تسلیم ایشان نمایند که یک لایحه جامع الاطراف تنظیم گردد.

ولی در اولین ساعتی که پرفسور رولن به لاهه آمد و با من صحبت کرد، مثل این بود که مایل نیست برای دفاع شفاهی یا ما کمک کند. حرفی که زد این بود که «انگلیسها می گویند اسرائیل و مصریان «آندپژن» هستند، یعنی از مللی هستند که عارف به حقوقی خسود نسبتند و باید در تحت سرپرستی یک دولت متمدنی اداره شوند تا اینکه بعدها خود بتوانند یک ملت آزاد و مستقلی باشند. بنابراین من چگونه می توانم از ملت ایران دفاع کنم؟» من در جواب گفتم: «اگر چنین نسبتی به مللی امثال ما ندهند، آیا می توانند در امور داخلی این ملل دخالت کنند؟ آنها باید برای دخالت در امور ملل کوچک و سوءاستفاده از کشورشان دلیل داشته باشند. این است که این ملل را به نداشتن تمدن و سوءاداره و هر نسبتی که دخالت آنان را مجاز کند توصیف می کنند.» گفتم: «امین را هم تصدیق می کنم. اکنون من در این چند روز که با هیئت نمایندگی ایران تماس می گیرم، از نظریات هیئت سبق می شوم. اگر دیدم که حق با شماست، مطمئن باشید که کاملاً انجام وظیفه می نمایم.» من هم چون تردید در حقانیت خودمان نداشتم گفتم: «ما هم غیر از این نظری نداریم.» خلاصه، در روزهای قبل از روز محاکمه سه نفر متخصصین ما آقایان دکتر شایگان، دکتر سنجایی که بعد ایشان در دیوان بین المللی دادگستری لاهه قاضی ایران شدند...

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینها که به دفاعیات شما مربوط نیست، وقت را خواهش می کنم تضح نفرمایید.
دکتر مصدق: اینکه چیزی نیست؛ الآن تمام می شود. دو کلمه دیگر مانده. آغا می گوید پول دانه اینها بی جهت خوردند. باید جواب بدهم.

رئیس: اینها به ما مربوط نیست، ما که قصه نباید بشنویم. اگر بخواهید همین طور ادامه دهید، بنده نمی توانم بشنوم.
دکتر مصدق: فقط راجع به پول خرج شده صحبت کنم؟ بسیار خوب، راجع به پول صحبت می کنم.

قریب بیست روز پرفسور رولن دو لاهه با ما کار کرد و مبلغ ۱,۸۰۰ لیره که یکی از وکلای دادگستری خودمان برای محاکمه عادی هم به چنین جلفی فناعت نمی کند پرداخته شد. ۱,۰۰۰ لیره بقیه هم مربوط به مخارج فوق العاده و مسافرت های آقای حسین نواب وزیر مختار ایران در لاهه بوده. همچنین مخارج فوق العاده سفارت در ایام محاکمه مبلغ ۵۶۸,۵۲۳ ریال هم قبضت بلبط هوایمایی ایاب وذهاب اعضای هیئت نمایندگی است. ۲,۶۰۰ دلار هم برای مخارج ایام توقف پاسزده نظر اعضای هیئت نمایندگی برای مدت بیست و نه روز (۷ خرداد تا ۳ تیرماه ۱۳۳۱) پرداخته شده است. متصدی این حساب آقای مهندس حسینی بوده اند و حساب آنرا با اسناد خرج به حسابداران نخست وزیری داده اند. تصور می کنم بهر یک از آقایان بدون تسبیح برای مدت اقامت

مبلغی پرداخت شده است. خرج مسافرت اینجانب و پسر در حساب دولت نوشته نشده و تمام آن از هواپیما و مخارج ایام توقف هرچه بوده، از خود پرداخته‌ام. اسامی اعضای هیئت...

رئیس [با نواختن زنگ ممتاز]: آقای دکتر محمد مصدق، اینها مربوط به دادگاه نیست.

دکتر مصدق: نمی‌خواهید اسامی آنها را؟ بسیار خوب.

رئیس: شاید کیفرخواست دادستان را نوجه نفرموده‌اید. جناب عالی باید تمام مدافعان در رد کیفرخواست باشد.

دکتر مصدق: آقا، آن مرد گفت این پولها را که از یوهن‌ها گرفته شده است، در لایحه چه کار کرده‌اند؟ حالا باید بگویم ما اینها را چه کردیم.

رئیس: در دادگاه این حرفها تأثیری ندارد.

دکتر مصدق: این مسلم است.

رئیس: در کیفرخواست نوشته شده بعد از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری تسرد نموده‌اید و آن را اجرا نکرده‌اید.

دکتر مصدق: معزوف است که می‌گویند نظامی اگر سرش برود قولش نمی‌رود. اگر دروغ است...

رئیس: ملاحظه فرمایید در صورت جلسه ثبت است و خود شما هم آن را امضا کرده‌اید و گفتید که دیگری تمام شد و تا آن مرد جواب مرا ندهد و ما هم گفتیم صفا به او اجازه حرف زدن در این موضوع نخواهیم داده ولی مقصود شما این است که وقت دادگاه به حرفهای خارج از موضوع تلف شود.

دکتر مصدق: من به حرف خود باقیم و امر شما را اطاعت می‌کنم.

رئیس: بسیار خوب، فرمایید. ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: دادگاه وقت آن تلف نمی‌شود. زیرا به پنده هزار جور نسبت دادند. نسبتی که در یک دادگاه رسمی می‌دهند غیر از اتهام جرم است. اما چون دزدی در این دادگاه بدان رسیدگی نمی‌شود، آن وقت مردم مرا آزار می‌دانند.

رئیس: این کار مربوط به دادگاه دیگر است.

دکتر مصدق: یک جلسه تمام بمن وقت دهید.

رئیس: یک جلسه کافی خواهد بود؟

دکتر مصدق: بیخشید، دیر تشریف آوردید. برف بود و هوا هم سرد بود.

رئیس: تا ظهر کافی است؟

دکتر مصدق: اگر نیم ساعت هم اضافه شد باید بزرگواری فرمایید.

رئیس: تا نیم بعد از ظهر.

دکتر مصدق: بالاخره امروز تمام می‌کنم.

گفته است: این ارقام خیره‌کننده که بیش از ۱,۵۵۶,۰۰۰ ریال است، فعلاً در سال ۱۳۳۱ به اسم

خرید قالی و قالیچه بعدست دکتر مصدق از خزانه ملت ایران برداشت شده.

جواب: از این بیانات چنین معلوم می‌شود که بر طبق ده فقره تصویب‌نامه که تاریخ و شماره هر یک در

بیانات آن مرد معلوم شده، مبلغ ۱,۵۵۶,۰۰۰ ریال در سال ۱۳۳۱ و مبلغ ۷۰۰,۰۰۰ ریال که شماره

تصویبنامه و تاریخ آن تعیین شده، در سال ۳۲ به عنوان هدیه عالی از فالپچه از اعتبار دولت مصرف شده است. با اینکه مزارگ ۷۰۰،۰۰۰ ریال معلوم نیست، عرض نمی‌کنم. فقط انتظار دارم آن مرد یک نفر نماینده از طرف خود به حسابداری نخست‌وزیری اعزام کند و از روی تصویبنامه‌ها و اسناد خرج مثبت که به امضای فروشنده‌گان قالیه‌ها رسیده، اساسی گیرندگان را معلوم کند. اشخاصی که با خرج خود به این مملکت آمده و خدمتی به مردم این مملکت کرده‌اند و من خلاف نزاکت مسی‌دانم اسامی آنها را در دادگاه عرض کنم، همچنان که آن مرد این کار را کرده، بمر یک از آنها در موقع حرکت به رسم یادگار یک پارچه فرش ایرانی داده شده است. برای هر یک از آنها هم یک حکمی به اداره گمرک نوشته شده که دارنده فرش از سپردن تعهد ارزی معاف است. چنانچه آن مرد صورت اسامی گیرندگان را در جلسه خصوصی دادگاه به استحضار نیاوران دادستان محترم رسانید و تصدیق کند که یکی از آن هدایا یعمورد داده شد، اینجانب از عهده و جبهی که از خزانه دولت خارج شده است برمی‌آیم.

پهان در همان مواقع به اعوان و انصار خود ارز دولتی می‌داد و حتی گاهی از دریافت بهای ریالی ارز هم صرف‌نظر می‌فرمودند که من باب نمونه پروانه شماره ۱۶۹۷ مورخ ۳-۲/۱۷ و دستور شماره ۶۵۱۴ مورخ ۳-۲/۲۶ و یادداشت ۳۰-۲/۱۷ وزارت دارایی به مبلغ ۱،۷۳۶ دلار ۶۱ سنت در وجه حسین فاطمی پرداخت شده که به عنوان پاداش داده شده است.

جواب: فقط ارزی که به دکتر حسین فاطمی داده شده همین است و مکرر نبوده. دکتر حسین فاطمی با اینکه کسالت داشت، برای انجام وظیفه در موقع ناجگذاری اعلیحضرت پادشاه عراق به عراق رخت و خستگی او را وادار به عمل جراحی کرد. و این عمل در هنگام انجام وظیفه پیش آمده بود. ۱۷۳۶ دلار برای خرج مریم‌خانه یا یلیط طیاره به او داده شده است.

پهان: قسمتی از اظهارات دادستان درباره وقایع دوره چهاردهم و ماجرای نخست‌وزیری آقای حکیم‌الملک خوانده شد.

جواب: لازم است عرض کنم که من حتی با یک نفر از دوستان آقای قوام‌السلطنه هم تماس نگرفتم و با خود ایشان هم سألهاست تماس نداشته‌ام. اختلاف بین ایشان و دربار و سیاست آقای قوام‌السلطنه چنین اقتضا کرده بود کسی را به دوستان خود توصیه نکنند که زمینه برای کار داشته باشد. ایرانی که به آقای سردار فاخر گرفته شد این بود که برخلاف آییننامه مجلس عمل کرده بود. به گفته آن مرد آقای سردار فاخر چون رئیس مجلس بود موقع رأی در مجلس شرکت نکرده بود و هر یک از کاندیدها ۵۴ رأی داشتند که باید همان‌طور به پیشگاه اعلیحضرت گزارش دهند و اعلیحضرت با هر یک از کاندیدها موافقت فرمودند فرمان شاهانه درباره او صادر شود. آقای سردار فاخر برای اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در محظور واقع نشوند رأی خود را در کاخ سلطنتی دادند. در صورتی که جای دادن رأی مجلس شورای ملی و با آن تشریفاتی است که آییننامه تعیین کرده است. فرمان بلافاصله پس از اخذ رأی صادر شد و نمایندگان که به من رأی داده بودند

به آقای سردار فاخر اعتراض نمودند. ایشان هم جواب داده بودند: «حق با شماست و رأی من که من دادم بی ارزش است. ولی اکنون چه کنم که فرمان صادر شده است.» این خود دلیل روشن و مسلمی است که نصب نخست‌وزیر با پادشاه نیست. اختلاف من با آقای سردار فاخر...

رئیس: هنوز من نمی‌دانم اینها مربوط به دادگاه است؟

دکتر مصدق: بسیار خوب، آقا. پس می‌گیرم، نمی‌گویم. اختلاف من با سردار فاخر...

رئیس: آقا اینها مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، اینها را نمی‌خوانم.

بهان: مطالبی که دادستان ارتش درباره نشر اسکناس اظهار داشته بود از روی روزنامه اطلاعات

قرائت شد.

جواب: بعد از اینکه دکتر شایخ به نهران آمد و با ایشان مشورت شد و نمایندگان اقتصادی سازمان ملل هم تحت ریاست آقای گوت آمدند و مستجاوز از یک ماه از اوضاع اقتصادی ایران تحقیقات لازمه نمودند و برای امور تولیدی افزایش اسکناس را تصدیق کردند. چنانچه اشتباه نکم در دو نوبت اجازه ۲۲۰ میلیون تومان داده شد که مجموع اسکناس در جریان به ۱ میلیارد تومان بالغ شود. امتتار این انتشار از این نظر بود که مخالفین دولت نیلیفانی برخلاف واقع ننکند تا در نتیجه پول مملکت تنزل کند و بر بودجه خرج افزوده شود. چنانچه اینجانب هم از کار برکنار می‌شدم، هر کس تصدی کار می‌شد، دچار مشکلات می‌شد. این مبلغ به مصرف امور تولیدی رسیده است از قبیل دادن مساعفه برای ازدیاد کشت توتون - البته به عرضتان رسید که ۷۰۰۰ تن محصولات توتون امسال از پارسال بیشتر بوده - و ساختن انبارهای لازم و کمک به بودجه شرکت نفت و انجام کارهای فلاحی خوزستان و کمک به بعضی از شرکتها که نمی‌توانستند بدون آن کمک به کار ادامه دهند و امثال اینها. در این سال کار به جایی رسید که هیچ جای یک کارگر بیکار دیده نمی‌شد و سازمان برنامه که همیشه از عواید نفت به آن کمک می‌شد توانست بدون هیچ کمکی روی پای خود بایستد و خود را بخوبی اداره کند.

و اما در مورد دادرسی ارتش که آن هم اشاره شده برای از بین بردن ارتش است دو موضوع قابل توجه است: اول این که اصلاحاتی که در دادرسی ارتش شد اصلاحاتی است که به منظور آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد و هیچ کدام از مأمورینی که مأمور این اصلاح شدند سوبتینی نداشتند زیرا ریاست این هیئت با یکی از رجال قضائی که در پاکدامنی و در سنکاری و شاهدوستی مشهورند یعنی آقای دکتر سجادی وزیر مشاور فعلی بود. اعضای دادگاه عالی انتظامی از افسران طراز اول ارتش هستند مانند تیمسار سرلشکر علوی مقدم که در شاهدوستی ایشان هیچگونه تردیدی نمی‌توان داشت و یا تیمسار وفا و تیمسار صارم. بنابراین نمی‌توان فکر کرد که چنین سازمانی برای اضمحلال ارتش تشکیل شده است ولی از نظر اینکه در هر قانونی ممکن است نواقصی موجود باشند ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد بر هم زدن اساس ارتش را داشته‌اند چنین گزارش می‌دهند

جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی

محترماً معروض می‌دارد لایحه قانون متمم قانون دادرسی و کیفر ارتش که بدون مشورت با ستاد ارتش تهیه و به تصویب رسیده است با روح و اصول سازمانی ارتش که مبتنی بر اساس انضباط و

سلسله مراتب است تباین کلی دارد و بدین ترتیب اداره دستگاه ارتش که تابع سازمان و مقررات خاصی بود و پاهنج یک از سازمانهای دیگر کشور قابل تقلید نیست مسختم می گردد از نظر مسئولیت محوله مراتب را به عرض مبارک رسانده و استدعا دارد امر و مقرر فرمایید لایحه مزبور در کمیسیون بررسی شده نسبت به مواد این لایحه قانونی تجدید نظر گردیده منعم آن برای تصویب تقدیم گردد.

در اینجا دکتر مصدق قسمتی از بیانات آزموده را که مربوط به توقیف افراد در زمان دولت وی بود قرائت کرد و خواست به آن جواب گوید ولی رئیس دادگاه اظهار داشت:

گویا هنوز تشخیص نداده اید که دادستان چه کیفرخواستی علیه شما تنظیم نموده و سوءتفاهمی ایجاد گردیده. دکتر مصدق: صرف نظر می کنم. بسیار خوب، نمی خوانم. اما اینکه آن مرد گفت که من دستور توقیف روزنامهها را داده ام و روزنامهها را توقیف کرده ام، در حالی که این طور نیست. من روزنامه ای را توقیف ننموده ام. روزنامه داد از مخالفین جدی من بوده همیشه منتشر می شد. روزنامه ای اگر توقیف شده برای مطالب دیگری بوده است. [پاخنه] سرش را هم می آورم.

اینجا هم بنده می خواهم یک قسمت دیگر از نطق دادستان را بخوانم.

دکتر مصدق اظهارات دادستان را در مورد بی اعتنائی خودش به اصل ۶۵ منعم قانون اساسی خواند. سپس به سخنان ادامه داد و گفت:

این اصل چه می گوید؟ نه مجلس از من سوآلی کرده و نه در جوابگویی تقض قانون کرده ام و نه عزل مرا مجلس از پیشگاه همابونی مستدعی شده است. تمام شد و رفته.

در این هنگام دکتر مصدق می خواست آن قسمت از بیانات دادستان را در مورد اختیارات پادشاه قرائت کند و به آن جواب دهد. ولی رئیس دادگاه چنین تذکر داد:

این مسائل حل شده است. در این موارد صحبت نفرمایید. در حضور خودتان دیشب دادستان تذکر داد که چون آقای دکتر مصدق برای دفاع مطلبی ندارد، می خواهد وقت دادگاه را بگیرد.

دکتر مصدق: چرا آقا، چطور دفاع ندارم؟ الآن صحبت می کنم و اکنون حاضریم برای عرایض خودم. اختیار دارید آقا! من دفاع ندارم بکنم؟ الآن دفاع می کنم تا بدانید که این حرف دادستان هم مثل حرفهای دیگرش بود.

در این موقع ده دقیقه تنفس اعلام شد. دکتر مصدق اعتراض کنان گفت: «هنوز یک ساعت به ظهر مانده است، آقا».

ساعت ۱۱/۱۰ مجدداً جلسه تشکیل گردید.

دکتر مصدق: عرایضی که عرض می کنم راجع به عزل نخست وزیر است که موضوع ماست؛ یعنی جزوه آن شب ۲۵ است که هیچ عرض نکردم.

رئیس: موضوع نفوذ دستخط در صلاحیت بوده و خاتمه یافته.

دکتر مصدق: من باید بگویم حق داشتم که دادگاه می خواهد مرا محکوم کند که چرا دستخط را اجرا نکردی؟

رئیس: اگر برای دادگاه این حق مسلم نشده بود، وارد در صلاحیت نمی‌شد.
 دکتر مصدق: امروز دادگاه وارد ماهیت شده.

رئیس: شما باید دفاع را در مورد بعد از صدور فرمان بفرمایید و دفاع در رد کیفرخواست دادستان بفرمایید.
 دکتر مصدق: دادستان نوشتند من دستخط را اجرا نکردم و باید محاکمه شوم.

رئیس: موضوع دستخط و نافذ بودن آن منقضی شده، چون صلاحیت صادر شده، بنابراین رجعت نخواهد شد.
 دکتر مصدق: می‌فرمایید من دفاع کنم از چه؟

رئیس: از عملیاتی که بعد از صدور فرمان شده است.

دکتر مصدق: من باید بگویم به این دلیل اجرا نکردم.

رئیس: گفتید و دیشب هم خوانده شد.

دکتر مصدق: اینها خوانده نشده. تا محاکمه تمام نشده و منتهم دلایلی داشته باشد، دادگاه نمی‌تواند بگوید: من قبول نمی‌کنم، و الی‌ادفعا مورد ندارد.

رئیس: دادگاه تحت اراده شما نخواهد بود که یکس بدید. منتهمین دیگر هر روز اعتراض می‌کنند که دادگاه تحت اراده دکتر مصدق است.

دکتر مصدق: بنده اراده‌ای ندارم و فقط باید دفاع کنم؟

رئیس: دادستان کیفرخواست صادر کرده که بعد از دادن رسید [فرمان] حوادثی پیش آمده که جرم شناخته شده است. شما باید از این حوادث دفاع کنید، یعنی بعد از آنکه فرمان را اطاعت نکردید.

دکتر مصدق: عدم اطاعت دلیل جرم شده، یعنی اطاعت نکرده‌ام، جرم کرده‌ام.

رئیس: دفاعیات خود را بفرمایید. ولی اگر برگشت به صلاحیت کنید، از آن جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: صلاحیت برای این بود که وارد ماهیت شوید یا خیر؟

رئیس: ما که نخست‌وزیر محاکمه نمی‌کنیم، آنچه که باید در صلاحیت برای ما روشن شود، شد. بعد از آن به‌قول دادستان باید ثابت نماییم که اعمال آن چند روزه که انجام شده جرم نبوده است. زیرا نفوذ دستخط برای ما محرز شد و دیگر دادگاه وارد این بحث نخواهد شد.

دکتر مصدق: نفوذ دستخط محرز شد، و حالا باید دفاع خود را بنمایم؟ این طور نیست؟

رئیس: باید حالا توضیح دهید که اعمال آن چهار روز جرم بوده یا خیر؟ دادگاه وظیفه دارد فقط به این کسار رسیدگی کند.

دکتر مصدق: صاف و پوست کنده می‌گویم باغی بودم و متمرد. حالا باید دادگاه را روشن سازم که چرا من دستخط را اجرا نکردم.

رئیس: در مورد صلاحیت تمام این مطلب را گفتید، و صورت‌جلسه هم برای شما قرائت شد.

دکتر مصدق: اگر تکرار بود جلوی آن را بگیرید، شما که می‌گویید دفاع کنم، آخر باید چگونه دفاع کنم؟

رئیس: به شرط آنکه از موضوع دادگاه خارج نشوید.

دکتر مصدق: راجع به عزل نخست‌وزیر دو سابقه در این مملکت...

رئیس: خارج از موضوع است.

دکتر مصدق: یعنی چه؟

رئیس: جرم‌هایی را که واقع شده باید ثابت کنید که جرم نبوده.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیار خوب عرضی ندارم. این را اجازه نمی‌دهید؛ به این هم نوبت می‌رسد.

دکتر مصدق از کیف خود چند ورق نوشته دیگر بیرون آورد و پس از مرتب کردن آن اظهار داشت: کلیه وقایعی که از روز ۲۵ مرداد ۳۲ روی داده، فاعل هر کسی و نیت او هر چه بوده، تمام را آن مرد به حساب من گذارده است. چنین تصور نموده که آن قدر توانایی دارم که بتوانم از عهده این همه دینی که بر اینم در دست گرفته است برآیم. بعد چنین نتیجه گرفته که از وقوع آن حوادث منظور اینجانب انجام سمپللی بوده که در سادۀ ۳۱۷ تعیین شده است؛ یعنی هم می‌خواستم اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج را بر هم زدم و هم می‌خواستم مردم را تحریص کنم که بر ضد قدرت سلطنت اقدام کنم. این است که لازم می‌دانم مطالبی عرض کنم که قضیه بردادگاه کاملاً روشن گردد بعد از وقایع ۳۰ تیر برای اینکه...

رئیس: باز تذکر می‌دهم دادگاه را به عقب نکشید و فقط در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد صحبت کنید.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیار خوب، آقا. هر کاری مقدمه لازم دارد. من هم حرفی نخواهم زد.

رئیس: بنابراین دفاع ندارید.

دکتر مصدق: آقا، دارم. چرا ندارم؟ دفاع دارم. ولی هر چیزی آقا یک مقدمه دارد آقا. همین طور که نمی‌شود.

دکتر مصدق اوراقی را که می‌خواست قرائت کند، در کیف خود گذاشت و در آن را بست.

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: صورت مجلس بکنید. پس شما دیگر دفاع ندارید؟

دکتر مصدق: دفاع خیلی دارم، آقا؛ صدها صفحه. شما، آقا، که نمی‌گذارید صحبت کنم، من می‌خواهم بگویم خیرخواه شاه بودم، قرآن برای شاه روز ۳۰ تیر فرستادم، شما می‌گویید نبودم، صورت جلسه کنید.

رئیس: به ما مربوط نیست.

دکتر مصدق: چه طور آقا به شما مربوط نیست؟ من باید حسن نیت خود را ثابت کنم.

رئیس: به ما مربوط نیست که شما خدمت کرده‌اید. اگر دفاع دارید بکنید.

دکتر مصدق: خیلی دفاع دارم، آقا.

رئیس: اگر در این مورد دفاع دارید، بکنید. و الا صورت مجلس کنید.

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: صورت مجلس کنید تا وکیل مدافعشان اگر مطلبی دارند بگویند [خطاب

به سرهنگ بزرگمهر] آقای سرهنگ بزرگمهر، با در نظر گرفتن اینکه مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد باشد و تاریخ سازمان ملل نباشد دفاع بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض می‌رسانم؛ چنانکه چندین بار به عرض رسانده‌ام و از قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز موادی به عرض رسانده‌ام، فرار این بنده یا موکلم که جز فرار قانونی نبوده این بوده است که ایشان باید دفاع نمایند و نکاتی که بنده تهیه نموده‌ام قسمتهایی است که موکلم خود بشخصه با احاطه‌ای که به جریانات و نسیر قوانین داشته است دفاع خود را بنمایند و بنده نیز در اطراف چند نکته بحث نمایم، یا این ترتیب که در این جلسه پیش آمد، یعنی موکلم لازم دانست در دفاع ماهوی مطالبی را به عنوان سابقه درباره عزل خود و عدم اجرای فرمان (به گفته دادستانی) و همچنین راجع به دفاعیات خود اظهار نمایند و برای این منظور به سابقه قبلی نیز مراجعه نمایند، گفته شد که از موضوع خارج است. و دفاعیات اینجانب نیز با نظر ایشان بوده و جز این نمی‌توانست باشد زیرا بنده وقتی

می‌توانم وظیفه و کالت تسخیری را بخوبی انجام دهم که جایی از موکلم بهرسم و در جلد ایشان بخواهم دفاع نمایم و از دیده ایشان ببینم و چون در تشبیه اشکالی نیست به اصطلاح مثل ایشان فکر کنم، هر چند از عهده این بنده خارج است و از آن مطالب نکاتی هست که احساس می‌شود که آن هم مثل دفاعیات موکلم از این حدود خارج می‌شود و پس آنکه اخطار بشود از بیان آنها خودداری می‌نمایم و اگر دادگاه اجازه فرمایند در آخرین دفاعیات موکلم و بنده عرابضی عرض بکنیم و اینکه گفتم نکته‌ای که خارج از حدود این سه یا چهار روزه است مربوط است به طرز فکر و عمل در مورد فراترودم و سابقه تاریخی آن حتی در این کشور. از این رو به گفتار خود خاتمه داده و به انتظار آن هستم که در آخرین دفاعیات مطالبی به عرض برسانم.

رئیس: چنانچه بارها تذکر داده شده و شما هم همیشه یک رشته بیانات را تکرار کرده‌اید، این دادگاه در حدود از ۲۵ الی ۲۸ مرداد بنا بر ادعای دادستان دادستانی ارتش داخل در بررسی است و به هیچ وجه صلاحیت اینسکه به صلاحیت رجعت کند و یا داخل امور سیاسی شود ندارد. باز برای آخرین مرتبه تذکر داده شود که اگر موکل شما و یا خود شما قصد دفاع دارید آزادانه به شرط عدم خروج از موضوع و داخل شدن در سیاست عالی کشور بشاید.

دکتر مصدق: آقا، بنده یک کلمه ۳۰ تیره گفتم. این حرف خود را پس می‌گیرم و دیگر از ۳۰ تیر صحبت نمی‌کنم. چشم، اطاعت می‌کنم. دیگر از من ام تیر حرف نمی‌زنم.

رئیس: همان‌طور که دفاع خود را از زمان ناصرالدین شاه شروع کردید، نباید. هر چه در موضوع کبفرخواست صحبت بنمایید. دادگاه با کمال دقت و مبل گوش می‌دهد. باید فقط دفاع و خارج نشدن از موضوع باشد.

دکتر مصدق: چشم، اطاعت می‌کنم. بنده می‌خواهم کاملاً دفاع کنم. کی می‌خواهم دفاع نکنم؟ من می‌خواهم دفاع کنم.

دکتر مصدق نوشته‌های قبلی خود را به کناری گذاشت و نوشته‌های دیگری را از کیفه بیرون آورد و این‌طور به صحبت خود ادامه داد:

بله، اینجا در این مسئله ۳۶۷ سه موضوع منسوخ است: دو موضوعش که یکی راجع به بهم زدن اساس حکومت و با ترتیب وراثت تخت و تاج باشد، این دو موضوع بکلی منتفی است. از نظر شخص خودم و از نظر وجدانم، زیرا من پشت قرآنی نوشتم و برای اعلیحضرت فرستادم که برخلاف قانون اساسی عمل نکنم و اگر رژیم مملکت به غیر اراده من تغییر بکند من رئیس جمهوری شوم. به موجب شرحی که پشت قرآن نوشتم، این موضوع منتفی است. از نظر عقیده خودم و وجدانم منتفی است و از نظر اجرا هم غیر عملی است. یکی بر هم زدن وراثت تخت و تاج باشد که در این خاندان هیچ کس شایسته‌تر از اعلیحضرت نیست و از خاندان دیگر هم کسی نیست از مملکت که قابل باشد چنین ادعایی بکند و مردم هم او را قبول کنند. دیگری تفسیر رژیم که آن نه صلاح است و نه عملی. بر فرض که رژیم تفسیر می‌کرد من هیچ وقت نخواستم که آلت مطله باشم و همیشه خواهان این بوده‌ام که کاری را متصدی شوم که خدمتی به کشور و جامعه ایرانی بکنم. من هیچ وقت نه نظر به کاغذ نشینی داشته‌ام و نه خواسته‌ام از حقوق یک چنین مقامی استفاده کنم. چون که در تمام دوره مشروطیت از بیت‌العمال استفاده‌ای نکرده‌ام. اگر حقوقی برای خدمت انجام شده گرفته‌ام، آن را به یک عنوان صرف خود مردم کرده‌ام. درست می‌خواهم اینجا خاطر داوران محترم را مستحضر

گفتم که من هیچ وقت یک عملی که معلوم نباشد برای چیست نکرده‌ام. بدین دو دلیل که عرض کردم یکی اینکه متعهد بودم به شاهنشاه در قانون اساسی تفسیری نفهم و اگر رژیم تفسیر کند من رئیس جمهور شوم، این تعهد من بود، اما از نظر عملی هم بر فرض که من یک آدمی بودم که به تعهد خود وفادار نبودم، جنبهٔ عملی این مسئله منتفی بود. زیرا ترتیب بر هم زدن وراثت تخت و تاج اگر در این خاندان باشد به خدا قسم هیچ کس بهتر از اعلیحضرت نیست. اگر دیگری باشد بگویم که ما برای کسی خواسته‌ایم چنین کاری بکنیم؟ ما که طالب مجهول مطلق نبوده‌ایم. البته اگر نظر ما این بود که وراثت تخت و تاج تغییر کند، باید یک کسی را ما در نظر گرفته باشیم و این عمل را ببینیم آن کسی در این مملکت کیست. کیست که امروز ادعا بکند که می‌تواند سلسله‌ای در این مملکت تشکیل دهد؟ آن مردمی که یک چنین کسی را قبول کنند من در این مملکت نمی‌بینم. پس این دو موضوع (دوست توجه کنید به وجدانتان مراجعه کنید) بکلی منتفی است، زیرا یک کسی که بخواهد یک عملی کند برای نتیجه‌ای استند بنده می‌خواستم مملکت را به هرج و مرج بیندازم و هیچ کسی برای این کار حاضر نشده باشد؟ محال است.

اما راجع به موضوع سوم که مردم را تحریمی به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت نسوده‌ام که نتیجهٔ آن چه شده؟ هرج و مرج که من با آن مخالفم. اگر در مدعت زندگی سیاسی کسی توانست بگوید که کوچکترین عملی به منظور ایجاد هرج و مرج و آشوب از من سر زده بیان ادعای آن مرد را از جان و دل قبول می‌کنم.

از این توضیحاتی که داده شد مطلب بر دادرسان محترم مسلم شد که شخص من، این دکتر محمد مصدق، در آن سه چهار روز نخواست است اعمالی به منظور یکی از این سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ مرتکب شود. من یقین دارم که شما دادرسان اگر به وجدانتان رجوع کنید، غیر از آنچه را که عرض می‌کنم قبول نخواهید فرمود که من بیایم در آن سه یا چهار روز راضی بشوم (ونه خود مرتکب شوم) که اشخاصی اعمالی کنند به منظور سه موضوع مادهٔ ۳۱۷. این سه موضوع دوتای آن از نظر نهیدی که داشتم منتفی بود، و هر سه از نظر عمل منتفی است. هیچ کس نمی‌خواهد عملیاتی کند که بدون نتیجه باشد. من بیایم مملکت را به هرج و مرج بیندازم برای چه کار؟ مگر من نمی‌دانستم اگر مملکت به هرج و مرج بیفتد، من که نخست‌وزیر بودم نمی‌توانستم مملکت را به صورت منظمی در آورم؟ اگر من قصد خدمت داشتم و یا نداشتم، از بودن بر سر کار که کناره‌جسویی نکردم، قصد خدمت داشتم. چرا؟ برای اینکه هدفی ملت ایران داشت که دو سال و نیم در این هدف...

رئیس: از موضوع خارج است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

من قصد خدمت داشتم. برای اینکه حقوق بگیرم؟ اینکه از موضوع خارج نیست کسی که قصد خدمت دارد، چطور حاضر می‌شود مملکتی را که باید اداره کند به هرج و مرج بیندازد؟ این معقول نیست، مگر اینکه بفرمایید مشاعرم مختل بوده، آن هم حرف دیگری است. کسی که می‌خواهد به وطن خود خدمت کند هرگز حاضر نمی‌شود که مملکت را به هرج و مرج بیندازد. شما تیسساران دادرسان

محترم از تمام اشخاصی که با من ارتباط داشتند سؤالهایی فرموده‌اید و آنها هم جوابهایی داده‌اند. آیا یکی از آنها به عرض شما رسانید که من راجع به یکی از سه مطلب مندرج در ماده ۳۱۷ با او حرفی و سخنی گفته‌ام؟ شما رؤسای انتظامی این مملکت را آوردید در اینجا سؤال کردید. شما رئیس ستاد ارتش مرا بازجویی نمودید. من اگر می‌خواستم مرتکب چنین عملی بشوم باید با قوای انتظامی مملکت سازش بکنم. من که دکتر مصدق بودم، من که در یک اطلاق خواب استراحت می‌کردم، قادر نبودم که این عمل را شخصاً انجام دهم. من این عمل را می‌بایست به‌نوسط قوای انتظامی به‌وسیله ارتش، به‌مدست رئیس ستاد ارتش انجام بدهم. آیا در این چند روز که شما تمام این اشخاص مربوط به‌من را آوردید سؤالانی فرمودید، آنها کلمه‌ای به‌عرض رسانند که من با آنها بسرای یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ تشریک‌ساعی کرده‌ام؟

من بالصراحه عرض کردم تعیین شورای سلطنتی حق مسلم اعلیحضرت است و هر کس در این باب عملی می‌کرد ملاک قانونی نداشت. و نیز عرض کردم اگر اعلیحضرت تشریف نمی‌بردند و یا در تعیین شورای سلطنتی اقدام نمی‌فرمودند تا اعلیحضرت در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدید نظر کنند شورای سلطنتی را اگر هیئت وزیران تصویب می‌نمود از طریق رفراندم تعیین شود مگر من علم غیب داشتم که اعلیحضرت بعد از سه روز یا چهار روز به‌ایران تشریف می‌آورند؟ اعلیحضرت تشریف بردند، به‌هیچ‌وجه نظری اظهار نفرمودند. ابلاغیه هم ندادند این راه مردم این طور تصور کردند که از مملکت خواسته‌اند بکلی دور شوند. خیلی خوبی به‌این حال اعلیحضرت حق قانونی شخصی خودشان بود که شورای سلطنتی را تشکیل بدهند. اگر عرض می‌شد و یا تشریف نمی‌آوردند و یا شورای سلطنتی را تشکیل نمی‌دادند آن وقت ما نمی‌توانستیم مملکت را بدون شورای سلطنتی بگذاریم. شورای سلطنتی چیزی نیست که برخلاف قانون اساسی باشد. اگر اعلیحضرت از این حق استفاده نمی‌فرمودند، شورای سلطنتی تشکیل می‌شد که با خودشان در آنجا شورای سلطنتی تعیین فرمایند و یا تشریف بیاورند، به‌محض تشریف آوردن اعلیحضرت شورای سلطنتی را که ما می‌خواستیم توسط رفراندم تشکیل دهیم از بین می‌رفت. زیرا صاحب حق می‌آمد و می‌گفت: «مدنی نخواستم از حق خود استفاده کنم و حالا استفاده می‌نمایم.»

هیچ وسیله‌ای غیر از رفراندم نبود. اگر دولت تعیین می‌کرد می‌گفتند: «به‌شما چه؟» اگر مجلس شورای ملی بود، البته کار مجلس بود، ولی به‌عقیده من که نخست‌وزیر بودم مجلس شورای ملی با رأی ملت ایران از بین رفته بود، با رأی کسی که صاحب مجلس است. وقتی که خود رأی دهنده خواست اظهار عقیده کند، این عقیده هزار درجه بالاتر از عقیده‌ای است که یک وکیل نسبت به‌موکل خودش اظهار بکند. برای جلوگیری از هرگونه اعتراض گفتیم...

حالا بگویم گفتیم، می‌گویید «با کی گفتید» و آن بیچاره را می‌آورد اینجا حبس می‌کنید گفتیم من به‌هیئت وزیران پیشنهاد می‌کنم تلگراف بکنند یا بروند و اگر قبول شد، آنوقت کار مملکت را بلا تکلیف بگذاریم

آن مرد مرا متهم نموده بر اینکه دستخط شاه را اجرا نکردم. این عدم اجرا یک اختلاف نظر در مفهوم اصول قانون اساسی بوده است...

رئیس: این موضوع خارج است و در صلاحیت حل شده.

دکتر مصدق: خیلی خوب، شما هم پسیبیده‌اید بهمان صلاحیتان، خیلی خوب.

این مرد مرا متهم نموده که اجازه میتینگ داده‌ام. اجازه دادن میتینگ چه ارتباطی با سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ داشته است؟ من هر وقت که اصناف اجازه میتینگ خواسته‌اند، اجازه داده‌ام. اصناف، عرض می‌کنم. برای اینکه اگر بگوییم حزبی اجازه می‌دادم و به حزب دیگر نمی‌دادم یا یک حزبی می‌آمد و اجازه می‌خواست می‌دادم، احزاب دیگر شکایت می‌کردند. این بود که آنچه در نظر دارم همیشه اصناف اجازه میتینگ خواسته‌اند. من هم داده‌ام. و بعد اصناف یا احزاب داخل مذاکره شده‌اند و میتینگ را اجرا کرده‌اند. هیچ وقت مرسوم نبوده است که نطق ناطقی در میتینگ مانور شود؛ یعنی بیاورند اصلاحاتی بکنند، پس از آن اجازه میتینگ داده شود. خوراها اجازه میتینگ اشخاص مورد اعتماد بوده‌اند. مخصوصاً هر وقت که من اجازه میتینگ داده‌ام و بروم‌سای ادارات انتظامی تأکید کرده‌ام از اشخاص اخلاک‌گر اگر بخواهند در میتینگ شرکت کنند جلوگیری کنند؛ و همچنین اگر شعارهایی بدهند نیز جلوگیری نمایند. از آنچه این مرد نوشته آیا استنباط می‌فرمایید که منظور... آخر میتینگ چرا جرم است؟ میتینگ را هر نخست‌وزیری، هر وزیر کشوری اجازه می‌دهد. قانون که منع نکرده است. میتینگ وقتی جرم شناخته می‌شود که اجازه دهند میتینگ به منظور حصول یکی از سه موضوعی که در ماده ۳۱۷ نوشته شده داده باشد. آیا در یک میتینگ اگر یک عده‌ای اخلاک‌گر آمدند و به قول آن مرد نعره کشیدند و حرف‌هایی زدند، آیا چنین عملی منسب به اجازه‌دهنده میتینگ می‌شود؟

قانون اجازه می‌دهد که کسی بر طبق مقررات دکان اسلحه‌فروشی باز کند. این کار مجاب است. هم می‌تواند بکند و هم می‌تواند نکند. اما کسی آقا از او اسلحه خرید آیا شخصی مکلف است تحقیق کند که «این اسلحه را برای چه می‌خری؟» و اگر تحقیقات نکرده بود و کسی را به قتل رسانید، آیا فروشنده اسلحه را برای اینکه خریدار کسی را به قتل رسانیده محاکمه و محکوم کنند؟ من اجازه‌ای برای میتینگ دادم. اجازه‌ای مثل همیشه بدون اختلاف و بدون تفاوت دادم. من اجازه نداده بودم که یک عده‌ای در آنجا نعره بکشند و یا اینکه در آن نطق‌ها حرف‌هایی بزنند که من با آن حرف‌ها مخالف بودم. آیا آقایان تصور می‌فرمایند که می‌توان عمل آنان را اگر جرم باشد منسب به من کرد؟ من اجازه ساده‌ای برای میتینگ دادم و به هیچ وجه به منظور رسیدن به یکی از سه موضوع ماده ۳۱۷ ندارم. در این صورت تصور می‌فرمایید من مشمول ۳۱۷ بشوم؟ گمان نمی‌کنم آقایان چنین نظری را اتخاذ فرمایند.

و اما اینکه موافقت نموده‌ام که سرباز به بقای ابران دعا کند و هر صبح و شام آزادی و استقلال وطن خود را از خدای بزرگ بخواهند، این هم ارتباطی با مطالب سه‌گانه ماده ۳۱۷ ندارد که آن را جرم تشخیص داده‌اند. برای اینکه عملی جرم تشخیص داده شود، باید قانونی قبلاً وضع شده باشد. این یکی از بزرگترین موضوعات حقوق شرع ما و حقوق دنیا و عرف ماست. در حقوق شرع عقاب بلا بیان یعنی تا یک عقابری بیان نشده هیچ کس را نمی‌توان مشمول قانون مجازات کرد. در حقوق روم قدیم و اروپای امروز می‌گفتند آنچه‌ای که مجازات معین نشده، یعنی بدون قانون آن عمل

مباح است و هر کسی می‌تواند آن عمل را بکند. این از نظر جنبه قانونی مسئله، که اگر من یک چیزی، اجازه‌ای دادم مشمول قانون باشم و بنده را طبق آن قانون مسجرات کنند و همچنین از نظر سه موضوع ماده ۳۱۷ هم نبوده است. حالا دلیلی را عرض می‌کنم.

از این دستور، نظر این بود که سرباز به بقای آزادی و استقلال ایران دعا کند و شاهنشاه مادر یک چنین کشور مستقل و آزاد سلطنت کند. اگر همیشه سرباز به پادشاه دعا کرد همیشه معمول این باشد که سرباز به پادشاه دعا کند و بر حسب اتفاق یک پادشاه ظالمی به تخت سلطنت برسد. آن وقت وظیفه سرباز چیست؟ آیا سرباز قادر است بگوید: من به این پادشاه ظالم دعا نمی‌کنم؟ من تصور نمی‌کنم. پس از همه بهتر این بود، این را هم بگویم که این هم عقیده شاه است. مسلم می‌دانم که شاه هیچ وقت نخواهند فرمود که به شاه دعا کند و به ایران دعا نکند.

آنهایی که خواهان آزادی و استقلال ایرانند خواه شاه باشند و خواه گدا، باید همه چیز خود را برای ایران بخواهند و با بودن یک ایران آزاد و مستقل یک زندگی شرافتمندانه‌ای را طی نمایند. چه افتخاری است برای پادشاه در مملکتی سلطنت کند که آن را بتوان گفت آزاد نیست؟ آیا اعلیحضرت همایونی حاضرند بقای نام خود را مقدم بر نام ایران بدانند؟ و آیا امکان دارد که اعلیحضرت همایونی گفته‌های آن مرد را تصدیق فرمایند؟ من اطمینان دارم که تصدیق نخواهند فرمود. راجع به اینکه نام ایران را بردارند و نام شاهنشاه را به جای ایران بگذارند، من آنچه می‌دانم و بدو حیات شاهنشاه آشنا هستم، می‌دانم که افتخار و آرزوی شاهنشاه این است که ایران باقی بماند و شاهنشاه در یک مملکت آزاد و مستقلی سلطنت فرماید. در این صورت آیا سزاوار است آن مرد جدایی ببیند و بگوید سربازان و ارتش متعلق به شاه است نه به ایران؟ ارتش باید از بقای شاهنشاه دفاع کند نه از ایران؟ سربازان و افسران همه برای ایرانند. همه آنها خود را برای شاه می‌دانند چونکه شاهنشاه خود را فدای ایران می‌دانند. پس اگر مقرر شده که سربازان به بقای ایران دعا کنند، دلیل نیست که کسی قصد خیانت به شاهنشاه داشته باشد. اینجا باید توجه فرمایید به این مسئله منطقی که عموم و خصوص مطلق است که اگر به مملکت دعا کردند، شاه جزء مملکت هست. ولی اگر به شاه دعا کردند، ممکن است که مملکت جزء آن نباشد. من باب مثل اگر یک پادشاه ظالمی آمد به سلطنت رسید اگر به او دعا کردند مملکت جزء آن دعا است؟

پس وقتی که دعای سرباز مربوط به مملکت شد اگر شاه مملکت فداکار و خدمتگزار مملکت است، مشمول دعای سرباز هم هست و این شاه و مملکت تفکیک پذیر نیستند. شاه و مملکت یکی است؛ مملکت از شاه است و شاه از مملکت. ولی اگر آمدند یک پادشاه ظالمی و دعا کردند، دیگر آن وقت می‌توان گفت آن شاه عقابش با مردم مملکت یکی باشد؟ پس وقتی به مملکت دعا کردند، به شاه دعا کرده‌اند و در اینجا به هیچ وجه خیانتی به شاه نشده. اطمینان دارم اعلیحضرت همایونی از نظر خیرخواهی و مملکت‌دوستی، صددرصد با این عرایض من موافقت و با آن مرد مخالفند.

جناب رئیس، من خسته شدم، خوب است برای بعد از ظهر بقیه آن بماند.
و نوس: شما بهما ایراد می‌گرفتید که چرا جلسه دیر تشکیل شده و نیم ساعت دیگر وقت داریم.

دکتر مصدق: آن یک ساعت را به من بدهکار هستید و از شما می‌گیرم. بسیار خوب، صحبت خود را می‌کنم. آمدیم روی مسئله مجسمه: چون یکی از این فقراتی که دادستان بنده را مجرم می‌داند این مسئله مجسمه است. راجع به مجسمه‌ها، همان‌طور که خود دادستان گفت، اگر بنده عرضی می‌کنم مثلاً راجع به مجسمه‌های اعلیحضرت شاه فقید عرضی می‌کنم، دادستان گفت: «شما را فوراً می‌کشند.» این قانون شرع است: «لَا تُقَاتُوا بَأْبَائِكُمْ إِلَى الْفُتُورِ» خودتان را به‌خطر نیندازید. بنده هم هرگز خود را به‌خطر نمی‌اندازم. [بمعنا گریان] وقتی خود را به‌خطر می‌اندازم که بنده در حبس مجرد کاری نداشته باشم. آن وقت خود را به‌خطر می‌اندازم.

اینجا فقط می‌خواهم عرض کنم که در این دو سال و چند ماه که من متصدی کار بودم، بسیاری از وقت بنده صرف این پیش‌آمدهایی که برای مجسمه‌ها شده، بوده است. یعنی هر کس برای پیشرفت کار خود خیالی بافته است، زیرا هر کس می‌خواهد مقاصد خود را به‌یک وسیله‌ای انجام دهد، در خود تیریز مجسمه‌ای ساخته بودند. در بندر پهلوی و رشت هم تصور می‌کنم مجسمه‌ای ساخته بودند. اینجا آقای ناخدا [اشاره به دریا دار نصیر زند] تشریف دارند و می‌دانند که اینجا هم اختلافی وجود داشته است. هر کس برای پیشرفت مقصود خود یک مجسمه‌ای می‌ساخت و بعد هم یک دعوتی و بعد بگ تلگرافی هم می‌کرد که این شخص مجسمه‌ای ساخته است. برای چه این مرد مجسمه می‌ساخت؟ برای اینکه مخالفین خود را به‌عنوان بی‌احترامی به‌آن مجسمه گرفتار کند. معمولاً اخلاط‌گران این کار را می‌کردند. اما بعد قضیه برعکس شد. یعنی هم اخلاط‌گراها و هم آنها که می‌خواستند استفاده کنند این کار را می‌کردند.

این مسئله یک موضوع روز شده بود که چه کنیم که کسی بی‌احترامی نکند و مجسمه‌ها جای خودش بماند. فرمانده کل قوا تلگراف می‌کرد که مجسمه‌ها را می‌خواهند بردارند یا برداشته‌اند. فرمانده که صلاحیت نداشت. گاهی با بعضی از افسران سازش می‌کردند که تلگراف کند و بعد با اشخاصی که منافی داشتند بروند و شروع به‌عمل کنند. اما این وظیفه ارتش نبود. وظیفه دادگاه و دادستان هر محلی است. غیر از مجسمه‌های نهران در ولایات تفصیلات این است که البته هر چیزی که زیاد شد احترامش کم می‌شود. اگر تیسار محترم من در منزل بودم، اگر سالی یک مرتبه تشریف می‌آوردند، گاو جلوشان می‌کشتم. اگر دو مرتبه می‌آمدند، مرغ می‌کشتم. ولی اگر هر روز می‌آمدند، می‌شد هیچ. در هر چیزی همین‌طور است. هوا که این قدر زیاد است کسی غصه‌ها را نمی‌خورد. اما چون گوشت مرغ کم است همه دنبال آن می‌روند، سعی می‌کنند به‌دست بیاورند. لذا وقتی چیزی زیاد شد اساساً احترامش کم می‌شود. ما خبرخواه شاه هستیم. چرا اگر ما چیزی به‌عقلمان برسند نباید بگوییم؟ اگر نگوییم خیانت است. حتی بنده الآن که شده عرضی می‌کنم.

آقایان همگی به‌اروپا رفته‌اید. می‌دانید در سبناها در ممالک اروپا سلام ملی نمی‌زنند. سبنا یک جای آزادی است که مردم می‌خواهند شب آنجا وقت بگذرانند. حالا باید اول سلام ملی و شاهنشاهی بزنند. و اگر کسی برنخاست بروند او را دستگیر کنند؟ همین چند روز در روزنامه خواندم وقتی که سرود را زدند چون برنخاسته‌اند سه نفر را توقیف کرده‌اند. اینها مشکلاتی ایجاد می‌کند. یک نفر که تمام روز کار کرده، خسته شده، حالا به‌سبنا می‌رود، اگر برنخاست او را تعقیب کنند...

رئیس: این بر خلاف شعائر ملی است. روی آن صحبت نکنید.

دکتر مصدق: چشم، بسیار خوب. صحبت نمی‌کنم. عرض کنم حالا اینجا بنده عرض می‌کنم عرایضم در باب مجسمه بکلی تمام شده و بنده الآن با می‌شوم به‌این مجسمه تعظیم می‌کنم [دکتر مصدق از جای خود برخاست و در مقابل مجسمه رضاشاه که در گوشه تالار بود تعظیم کرد] تا بدانید بنده نظر نداشتم و اگر هم داشتم برای همان سی‌و‌دو سال تمدید نقت بود که آن بساط را انگلیسها بدون قید و شرط به‌این مملکت آوردند. حالا اگر اجازه بفرمایید مطالب اساسی را عرض کنم.

رئیس: اگر مربوط به‌موضوع است بفرمایید.

دکتر مصدق: پس بنده صحبت ندارم.

دریادار نصیرزاد: آقای دکتر مصدق راجع به‌مجسمه شرحی دادند و راجع به‌مجسمه در بندر پهلوی و گیلان...

رئیس: آقا بلندتر بفرمایید تا من بشنوم.

دکتر مصدق: بله، آقا. بلندتر بفرمایید. ما اینجا دو نفر گر هستیم. [دکتر مصدق از جایش برخاست و دست در ز گوشش گذاشت و به‌طرف دریادار نصیرزاد گرفت تا صحبت‌هایش را بشنود. ولی چون او صدایش را بلند کرد، دکتر مصدق در جای خود نشست.]

دریادار نصیرزاد: برای اینکه مبهم نماند، خواستم عرض کنم موضوع مجسمه در بندر پهلوی چه بوده. در سال گذشته اهالی تصمیم گرفتند برای اعلیحضرت شاهنشاه فقید مجسمه‌ای برپا کنند. البته این عمل از طرف مردم می‌شد. و چون بنده یک سرباز بودم و یک افسر و معتقد به‌یک اصولی بودم و هستم، همیشه قائل بودم که شاهنشاه فقید نجات دهنده این کشور بود و حق به‌گردن ایرانی دارد. مخصوصاً معتقدم که هر کس باید از شاهنشاه فقید یک مجسمه‌ای در منزلش داشته باشد و تصویری در قلبش. بنا بر این در شهری که به‌نام پهلوی خوانده می‌شود و - بنده خود قبل از شهریور در سال ۱۳۱۷ ناظر و شاهد بودم اعلیحضرت فقید وقتی که به‌بندر پهلوی وارد می‌شدند از اول آفتاب تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب پیاده تمام فستهای این بندر را گردش می‌کردند و برای عمران آن دستور می‌دادند - سال گذشته عده‌ای از ماهیگیرها و صیادها مبالغی جمع کردند و برای من بسویله یک نفر فرستادند که به‌مصرف ساختن یک مجسمه برای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برسد. بنده از کسی که مباشر این عمل بود تقاضا کردم صورت اشخاصی را که این وجوه را پرداخته‌اند بدهد و حقوقات آنها را هم تعیین کند. ایشان آن صورت را تهیه کرد. وقتی بنده دیدم یک نفر ماهیگیر در ماه در حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ تومان حقوق دارد ۵ تومان داده است، بلافاصله تمام این وجوه را طی نامه‌ای به‌مبشر عمل پس دادم و نوشتم که اعلیحضرت همایونی علاقه دارند که مردم نان داشته باشند...

دکتر مصدق: صحیح است.

دریادار نصیرزاد: ... که مردم خانه داشته باشند. علاقه ندارند یک نفری که ۱۰۰ تومان حقوق دارد با اینکه فقط به‌تحریک احساسات طبیعی است، بدون هیچ فشاری، مع‌هذا چون می‌دانستم اگر از این شخص پول بگیرم بر خلاف سنویات شاهنشاه است، گفتم پول را به‌آنها پس بدهید و بگویید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فقط علاقه به‌احساسات پاک ملت ایران دارند نه مجسمه‌های دیگر. حتی در بندر پهلوی خواستند دو مجسمه بسازند. بنده در کمیسیون گفتم اعلیحضرت شاهنشاهی میل ندارند در یک شهر دو مجسمه باشد. همان مجسمه‌ای را که برداشتم به‌جایش بگذارند. این است طرز فکر و عمل من آقای دکتر مصدق. بنده نمی‌خواستم مجسمه‌ای از اعلیحضرت فقید به‌پا کنم که در سایه

آن دست به اعمال بی‌رویه بزنند. این موضوع را هم باید عرض کنم مجسمه موضوعی نیست که بدون اهمیت تلفی گردد. همان طوری که جناب عالی در خارج دیده‌اید، از تمام شخصیت‌های ملی مجسمه در هر کسوی و برزن هست و حتی مخصوصاً اگر به ایتالیا رفته باشید در تمام دهات مجسمه است و به این مجسمه‌ها احترام می‌کنند. کسانی که به این مجسمه‌ها احترام نمی‌کنند که معتقد به صاحب مجسمه نبوده‌اند.

دکتر مصدق: مجسمه را که بعد از خودش نمی‌سازند.

دریادار نصیر زند: شما به مجسمه‌ای که در سال گذشته اهالی بندر پهلوی ساخته و البته بعد از اعلیحضرت فقید بود عقیده ندارید ولی شما مطمئن باشید که مردم به این مسائل علاقه‌مندند و به‌جز یک عده صاحب‌اجو کسی مخالف برپاساختن مجسمه از اشخاصی که مورد پرستش ملت ایران هستند نیست. روی این اصول جایگاه برقرار کردن مجسمه اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم. پایه این مجسمه هم درست شد و در حدود یک سال و چند ماه در میان خانه ماند و مجسمه هم در تهران قالب‌ریزی شد ولی به‌همان عللی که ایشان فرمودند یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند این مجسمه را ما نمی‌توانیم روی آن پایه استوار کنیم و البته برای من نهایت تأسف بود و من هم نمی‌توانم در آن میان بند و فیدی که عوامل دولت در اطراف من به وجود آورده بودند به تبعیت از عشق و علاقه خودم و مردم میهن‌پرست آنجا برای به‌پا کردن این مجسمه اقدامی به‌عمل بیارم و در نتیجه آن مجسمه برپا نشد.

برای همین است که امروز آقای دکتر مصدق مرا می‌خوانند «ناخدا» و به‌کتابه می‌گویند من می‌خوانم مجسمه را برپا سازم و پس از برقرار ساختن مجسمه آنها را بگیرم و توقیف کنم و زجر دهم. بنده خیلی صریح خدمت آقای دکتر مصدق عرض می‌کنم همان طوری که بعد از وقایع نهم اسفند به‌منزل ایشان احضار شدم و خدمت ایشان عرض کردم که «در ارتش بنده کسی نیستم که شناخته نشده باشم.» ولی متأسفانه شاید شما به‌سوابق خدمات من اطلاع نداشته باشید. به‌شخصیت اخلاقی من هم شاید واقف نباشید و روی همین اصل است که می‌گویند من می‌خوانم مجسمه را برپا کنم و بعد نظر خود را برای توقیف و آزار مردم به‌کار برم و به‌عنوان آن مخالفین خود را بگیرم، اگر در این کشور چند نفر میهن‌پرست باشد اولی من هستم ولی من هم برای اینکه به‌شما ثابت کنم فکرم منطقی است، عرض می‌کنم روی این مطلب که گفتید اگر همه جا مجسمه باشد ارزش مجسمه از بین می‌رود، این اعتقاد را داریم در چنین شهری حتماً بایستی مجسمه اعلیحضرت فقید برپا شود.

همان طوری که عرض کردم، البته اقدام از طرف مردم و وطن‌پرست پهلوی بود. بنده و آقای دکتر افخم حکمت استاندار وقت گیلان در جلوی پل غازیان - پلی که آثار آن پسر بزرگ است، همان پلی که در عرض این دو سال در اثر عدم لارویی قسمتهایی از آن از بین رفت و نظیر آن یک پل چند متری که بین تهران و بندر پهلوی بود که چند سال خراب ماند و خراب شد - جایگاه مجسمه اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم و پایه آن هم درست شد. در حدود یک سال و چند ماه این پایه ماند و مجسمه هم در تهران قالب‌ریزی شد. ولی به‌همان عللی که ایشان فرمودند، یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند، ما نتوانیم آن مجسمه را روی آن پایه مستقر کنیم و البته برای من نهایت تأسف و آذوه بود.

سرلشکر مهرجلالی: یک کلمه برای تکمیل بیانات تیمسار زند می‌خواهم به‌عرض دادگاه محترم برسانم. این عرضی را که می‌خواهم بکنم فقط برای این است که جوانهای کشور روشن باشند که چرا بندر انزلی - به‌نام نامی شاهنشاه فقید «بندر پهلوی» گذارده شد.

بندر انزلی و تمام منطقه گیلان در موقع انقلابات روسیه مورد تاخت و تاز قوای شوروی قرار گرفت و قسرای